322

رساله حسنیه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی منّ علینا بمعرفته و معرفة الانبیاء و الائمة المعصومین

بالدلائل و البراهین و نجّانا برحمته من فضلات الاهواء و العقائد الفاسدة

و المذاهب الباطلة بالصدق و الیقین و الصلواة و السلام

علی سیّد الانبیاء و المرسلین محمّد و عترته الذین و الائمة

الموحدین اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم محمّد بن الحسن

المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین اما بعد

چنین گوید فقیر حقیر بی بضاعت و غریب مهجور با استطاعت

از اسم استرابادی الملقب بکرکین در چون ذره بیمقدار

در تاریخ سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه بشرائط بیت الحرام و

مراسم زیارت حضرت سید الانام و ائمه معصومین علیهم السلام

متقدم

بتقدیم رسانیده مراجعت نمود بدار الخلافه دمشق رسید ببعضی
از دوستان و شیعیان و معتمدان آن دیار مخالطت نمود و مصاحبت
کرد رساله حسنیه را که در زمان هرون الرشید علیه اللعنه با علما
و فقهاء مخالفین بحث کرده بود و اثبات مذهب اهل بیت
بدلایل نموده نزد سیدی که بتشیع و تورع مشهور بود یافته
اول و آخره را مطالعه نمودم و بالتماس تمام آن رساله را گرفته
در قید کتابت در آوردم چون متوجه بلاد عجم شدم آن رساله را
تحفه را از برای شیعیان و محبان خاندان تحفه آوردم و مناظره
و مباحثه حسنیه را با علمای اهل سنت و جماعت بمسامع ارباب
محبت و مودت رسانیدم چون رساله مذکوره عربی اللغه
و اکثر محبان عجم را از آن حظی نبود بنا بر التماس عزیزی
از احبا حکایت حسنیه را بالفارسی ترجمه نمودم و در عبارت

طریق تکلف را مرعی نداشتم تا همه کس از خواص و عوام از
خواندن و شنیدن و نوشتن آن محظوظ گردند و از برکت توجه
حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین صلوات الله علیه رساله
مذکوره باید که زبان ایشان را یافته مقبول و منظور موافق و
مخالف گردید و همه کس را آرزوی نوشتن و خواندن او میشد تا
آنکه یکی از اعیان حضرت و ارکان دولت قاهره خصه الله تعالی
بالطاف الباطنه و الظاهره بتقریبی حکایت حسینیه را با مناظره
او با مخالفان بی دین در مجلس بهشت آیین حضرت شاه ملایک
سپاه تقریر نمود و حضرت اشرف اقدس را امید تمام شد
حکایت حسینیه شد با حضار نمود و بدین اشارت فرموده
و گفت مناظره حسینیه را با علمای زمان استفسار نمود این
ذره بمقدار رساله مذکوره را بنظر اشرف ظل الله در آورده

بغایت شکفته که در باب آن اشارت فرمود قطعه
شکر خدا را بشرف ز در اوله فرمود که چون رساله حسنه را
فارسی ساخته چرا باسم همایون و نام نامی همایون ما مشرف
و مزین نساخته اگرچه مرتبه این اشارت از آن برتر و عالی تر است
که بعبارت این فرمایند در آید اما این بنده فرمان بردار سعادت
دارین را در قبول امتثال فرمان واجب الاذعان میداند و قضیه مشهور
المأمور معذور نیز بوضوح پیوسته بنا برین قلم شکسته رقم را متوجه
این امر گردانید و رساله حسنه را بحسب القاب همایون اعلی اشرف
و تزیین داد که شرف سیادت و پاکی طینت و ثبات دا
عتقاد و صلاح نفس و طهارت ذیل و علو حسب و جلال
نسب و کثرت احسان و وفور بر داشتن و حسن معاش
و لطف گفتار و نیکوئی کردار از جمیع سلاطین کشورگشای و

خواتین فرمان روای دررو ی زمین متفرّد و ممتازاست

و حضرت مالک الملکش بحمایت عنایت از جمیع حوادث

زمان و آفات احتراز مان حارس و حامی و علم دین مبین و

شرع متین درایت مذهب اثنی عشر باستیاری دولت

قاهره آن قبله سلاطین من المشرق الی المغرب مرتفع و معلی

بار با هیچ اسباب بی حساب سلطنت و جهانبانی داد ابواب

وعنفوان جوانی یکلحظه اوقات بابرکات اش بملاعب و ملاهی

نگذشته در پیوسته بتربیت ارباب علم و فضل و کمال و رعایت

و در اقتباس ذات فرخنده مآل تعظیم و توقیر صلحا و اتقیا و

متابعت جمیع اوامر و نواهی ائمه در رفع و دفع مناهی و ملاهی مرتبه

کوشیده که در جمیع ممالک محروسه هیچکس را یارای آن نبود که بنام مسکرات

و منکرات بزبان جاری تواند ساخت و جمیع سلاطین روی

زمین

زیبن طوق بندگی درگردن وسر بر خط فرمان او نهاده اند حضرت

سلطان الاعظم و خاقان المعظم مولی ملوک الترک والعرب والعجم

سلطان سلاطین زمان باسط اجنحة الامن والامان علی اهل الایمان

ناصر الدین المبین حافظ الشرع المتین حجة قوانین آبائه

المعصومین خلاصه اولاد سید المرسلین سلالة احفاد امیر المؤمنین

محیی مراسم اجداده الطاهرین قاهر الطغاة والمتمردین ماحی

بدع المفسدین المفتنین ملاذ الخلایق اجمعین ظل الله فی

الارضین قهرمان الماء والطین امیر العباد بافاته الفضل و

الفرض الموصوف بتشریف هو الذی جعلکم خلائف الارض المؤید

بتائیدات الربانیة المخصوص بالهامات الرحمانیة

شاهسوار عرصه السلطنة الباهرة فارس معارج الایات الظاهرة

سلطان السلاطین فی الافاق المتمکن علی سریر الخلافة بالارث

دال استحقاق شهنشاه مالک رقاب و سپهر خورشید رکاب قطب

فلک بختیاری مرکز دایرهٔ جهانداری خورشید روش رای جمشید

ممالک آرای آفتاب فلک اقتدار سایهٔ عاطفتش گرد کار مهر کرم

ولایت و سیادت با اوج سلطنت و سعادت سکندر جاه سلطنت

پناه کیخسرو سپاه خلافت دستگاه دارای جمشید فر خورشید فرید

دون منظر جمجاه خلافت پناهی صاحب قرانی سلیمان مکانی

خلّد سلطانه شعر شاهی که پایهٔ ملک بشمشیر او قرار • خورشید

ماه طلعت جمشید روزگار • سلطان سرالیان عالم • دریای ادب

جد خویش محکم • فرزند نبی و هادی دین • تاج سر و سلسلهٔ سلاطین

• عالم ز جمال او منور • خاک ره اوست تاج قیصر • جمال

دل هر ضعیف مظلوم • در حوصلهٔ پاک اوست معلوم • عیسی نفس دم

فصاحت • آفاق ز عدل او براحت • آن صاحب کشور

می نه

معانی • تا بشده بوسم جوانی • رو گشته بنای شرع
محکم • او داده رواج دین عالم • هر کس که ز راه او کشد سر
با خاک سیه شود برابر • بر داشته حق ترا ز خاک • از گشت سپهر
جوهر بر افلاک • تا در قدم تو سر نهادم • شد قدر رفیع
مر زیادم • یارب بنبی و عزت او • یارب بعلی و زینت او
• یارب بدعای صبح خیزان • یارب بصفای اهل ایمان •
شه را همه مدعا برآری • در حفظ امان خویش داری • یارب
که مباد سایه‌اش کم • از فرق موالیان عالم • سید ائمه
کامرانش • با کهتران و دوستانش • این درگه و تخت
جاودان باد • پیوسته بصاحب الزمان باد • المستعین بالله
المستعان الخاقان بن الخاقان السلطان بن السلطان
خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی کافة

البرایا برده داشته • تا هست این ملک بتو امیدوار باد •
عمر تو همچه دور فلک بی‌شمار باد • محقق فاضل و مدقق کامل
ذی علم عالم جامع معانی معلم ثانی شیخ ابو الفتوح رازی رحمة
الله علیه چنین کوید که در روزکار هارون الرشید علیه اللعنة که
از جمله جبابرهٔ عباسیه بود پیوسته طریق عداوت اهل بیت
را می سپرد در ایام خلافت آن ملعون شرفات و غرفات
دار الخلافه بغداد با کیوان همی بدی نشیمن و ایوان صد غلام زرخرید
داشت با کمرهای مرصع که همه وقت در خدمت آن مبعد
منکر میبودند و هر کس را از سلاطین زمان در مجلس او بار بود
و بارای کفتار نه در ادای این حال ظاهر کننده مشهد مقدس
حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام
او بود و محمد قبر مبارک آنحضرت را حضرت امام ناطق جعفر

محمد الصادق علیه السلام لعین نمود و هرون علیه اللعنه فرمود که قبه عظیمی بر سر قبر آنحضرت بر افراشتند و همه وقت اهل محبت سادات و اهل بیت گوی اما در آخر از خبث طینت کار بجائی انجامید که بواسطه خلافت بعد از آن ملعون بغداد از قتل امام معصوم موسی بن جعفر علیه السلام را آزرده ساختند و چندین از سادات بنی هاشم را و شیعیان اهل بیت را بجای خشت و سنگ در دیوار ها گذاشت لعنة الله علیه و علی اعوانه و انصاره و من تبعه الی یوم الدین

۵ و در ایام خلافت در زمان آن ملعون محمدی بود بازرگان و نعمت فراوان داشت در شهر بغداد بود و شهرت تمام داشت بمحبت خاندان طیبین و طاهرین و پیوسته در خدمت امام معصوم و گنج علوم جعفر بن محمد علیه السلام بود و شرائط بندگی و خدمتگاری بجا می آورد و بعد از شهادت آنحضرت

بواسطه ظلم اعدای دین اموال و اسباب تمام از دست او
رفت و درویشی روی بوی نهاد و هیچ نماند او را الا
کنیزی که در بچگی ویرا خریده بود و نیکو نگاه داشت
ده سال در حرم محترم امام جعفر علیه السلام بود و قریب بیست
سال بمطالعه علوم دینیه و معارف یقینیه مشغول بود و در حسن
و ملاحت نظیر نداشت و نام وی حسنیه بود و چون مشقت
فقر و فاقه بر خواجه بازرگان اشتداد یافت روزی با کنیزک
نخو اظهار شکایت مینمود و گفت ای حسنیه تو مرا بمنزله فر
زندی و در انظار از تو کسی دیگر نیست و از برای تو زحمت بسیار
کشیدم که ترا باین مرتبه رسانیدم و امروز تو با نواع فضایل
و کمالات آراسته باید که از روی فراست چاره کار من
کنی از فقر و استیلا بر سوال کشیده حسنیه گفت ای خواجه

هزار جان من فدای تو باد من بدولت تو بدین رتبه رسیدم
و من زرخرید توام و ترا بر من حق بسیار است و منت بیشمار
و اگر مصلحت باشد یکی من بعرض رسانم خواجه گفت اشارت
است بگوی حسنک گفت ای خواجه صلاح در آنست که
غلامش هزار اگر شنیده بره و عرض نمایی و اظهار فرزندی من کنی
اگر از بهای وی پرسد بگو یک صد هزار دینار خلیفتی اگر گویم
وی چه هنر دارد که چنین بها کند بگوی که وی آن
هنر دارد که اگر تمام علمای زمان حاضر شوند و در علوم دینیه
با وی بحث کنند بر همه فایق شود و صلاحیت در علوم ظاهر
خواجه چون این حکایت بشنید گفت جان من هرگز این
کار نکنم مبادا که اظهار بعد از آنکه برکیفیت و فضیلت و حسن
صورت و سیرت تو آگاه شود بهر طریق که باشد ترا

از منع نکرد و در مقام رفق تو چه توانم که در آخر سندها
بتو رسید حسنیه گفت ای خواجه مترس که تبرک محبت
اهل البیت علیهم السلام با تو همراه است کسی مرا از تو
جدا نتواند کرد و برخیز و توکل بر خدا کن که انچه خیر است
الحال خواهد شد و در این باب مبالغه تمام نمود خواجه بنا بر
مبالغه او برخواست و گذشت یحیی بن خالد برمکی که وزیر ها
رون بود رفت و گفت حال چیست و کنیز را العرض یحیی رسانید
یحیی گفت کنیز را با خواجه بیارید از این واقعه هارون آگاه
حسنیه را برداشته بخانه یحیی برد چون یحیی صورت و سیرت او را
و فصاحت و بلاغت حسنیه را دید متحیر ماند و در ساعت
متوجه دار الخلافه شد و قصه حسنیه را العرض هارون رسانید
هارون بفرمود تا حسنیه را حاضر کردند چون حسنیه بمجلس هارون

در آمد برقع بر روی کشیده بر هارون وهابی آورد و شعرها
چند در مدح وی بخواند چنانکه هارون الرشید را بغایت
خوش آمد بفرمود تا برقع از روی برداشت هارون چون
صورت او بدید با اختیار از جای خود برخواست و گفت
تا خواجه وی را حاضر کردند هارون گفت بگوی که بهای
کنیزک تو چندست و نام وی چیست خواجه گفت که نام وی
حسنه و بهای وی پانصد هزار دینار قلیفی هارون برآشفت
و گفت که در خط وی را چنین بها میکنی خواجه گفت از جهت
که اگر علمای زمان تو جمع شوند و در علوم دینیه با او بحث
کنند نتوانند که او را ملزم کنند هارون گفت که اگر منقطع
و ملزم شود بفرمایم تا گردن تو بزنند و کنیزک مرا باشد خواجه
گفت که اگر ایشان را ملزم کند چه کنی گفت کنیز ترا باشد

و صد هزار دینار و زر و خلعت و نعمت بسیار بتو دهم خواجه
اندیشه کرد و گفت مرا مهلت ده تا یکبار دیگر با کنیزک
حکایت کنم هارون گفت مهلت دارم خواجه نزد کنیزک آمد
و گفت حال بدین منوال است کنیزک گفت ای خواجه اندوه
مدار که به برکت حضرت رسالت پناه محمد نبی صلی الله علیه و آله
و سلم و اهل بیت او من بخلوت دیگر نگویم خواجه مراجعت کرده
با هارون شرط کرد و پس هارون شرط کرده فرمود تا حسنیه را حاضر
کردند حسنیه بمجلس درآمد و شرایط دعاگوی بتقدیم رسانید تا
هارون گفت ای حسنیه چه مذهب داری و بر کدام دین
دا آئینی گفت بطریق دین حضرت رسالت پناهی و اهل بیت
آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین گفت ای حسنیه خلیفه و وصی
رسول که باشد گفت ای خلیفه زبان بفرما تا ممالک را

و منع کنند تا آنچه کوشش باشد بکنیم که اگر کسی را درین مذهب گمان
سخنی باشد جواب او بطریق صواب بگوییم انشاء الله تعالی
هارون دریافت که بطلان این مذهب است در زیر خود کسی را گفت
که این کنیزک بر طریق مذهب ماست بفرمای تا وی را بکشند
یکی گفت وی دعوای بزرگ کرده اگر چنانچه از علما مغلوب
و ملزم گردد در حقیقت مذهب خود را اثبات نتواند کرد
وی را بقتل رسانند و اگر چنانچه علما از وی مغلوب و ملزم شوند
درین صورت رعایت وی بر خلیفهٔ زمان واجب و لازم
باشد پس هارون باحضار علمای بغداد امر کرد تمام علمای
بغداد را حاضر کردند حسنیه برقع روی در کشید و در برابر
ایشان بنشست از مذهب او سوال کردند حسنیه گفت اول از
ائمه علیهم السلام گردد و اصلا اندیشه نکرد و با ایشان مباحثه و

وصد هزار دینار و زر و خلعت و نعمت بسیار تو را هم خواهم
اندیشه کرد و گفت مرا مهلت ده تا یکبار دیگر با کنیزک
حکایت کنم هارون گفت مهلت دادم خواجه نزد کنیز آمد
و گفت حال بدین منوال است کنیزک گفت ای خواجه اندوه
مدار که به برکت حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله
وسلم و اهل بیت او من نلغزم و ملزم نگردم خواجه رجعت کرده
با هارون شرط کرد و پس هارون شرط کرده فرمود تا حسنیه را حاضر
کردند حسنیه بمجلس درآمد و شرایط دعا گوی بتقدیم رسانید ها
رون گفت ای حسنیه چه مذهب داری و برکدام دین
و آیینی گفت بر طریق دین حضرت رسالت پناهی و اهل بیت
آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین گفت ای حسنیه خلیفه و وصی
رسول که باشد گفت ای خلیفه زبان بفرمای تا معنی ممالک را

معزز

حاضر کنند تا آنچه گفتنی باشد بگویم که اگر کسی را در این مذهب
سخنی باشد جواب او طلبی جواب بگویم انشاء الله تعالی
هارون دریافت که طالب اهل حق است وزیر خود یحیی را گفت
که این کنیز نیز بر طلب مذهب است بفرمای تا وی را بنشانند
یحیی گفت وی دعوای بزرگ کرد اگر چنانچه از علما مغلوب
و ملزم گردد در حقیقت مذهب خود را اثبات نتواند کرد
وی را به قتل رسانند و اگر چنانچه علما از وی مغلوب و ملزم شوند
در این صورت رعایت وی بر خلیفه زمان واجب و لازم
باشد پس هارون به احضار رضای وی نمود و امر کرد تمام علمای
بغداد را حاضر کردند حسنیه برقع روی در کشید و در برابر
ایشان بنشست از مذهب او سوال کردند حسنیه گفت مذهب
ائمه علیهم السلام گرد و اصلا اندیشه نکرد و با ایشان مباحثه کرد

مجادله مینمود بطریقی که هیچکدام را مجال یارای خطاب او نبود

و بیان تاویلات قرآنی و تفسیرات فرقانی و احادیث

نبویه بنوعی میکرد که هارون متحیر شده بفرمود تا از اعراب

شخصی را حاضر کردند و فرمان نوشت که ابراهیم خالد ثورنی

که از اعلم علمای بصره بود که او در کلام و فقه و تفسیرات اخبار بر

سر آمد عالم بود در آن زمان چهار صد کس از علمای در دار الاماره

حاضر بودند و او مدرس ایشان بود پس چون فرمان هارون بدو رسید

حاکم آنجا دو ناقه بادپیمای از برای او حاضر کرده ابراهیم بر

آن سوار شده متوجه بغداد شد چون ابراهیم ببغداد رسید و خبر

او را بهارون گفتند بفرمود که مجلس را بیارایند و تمامی

ارکان دولت و اعیان مملکت و سلاطینی که از اکناف

و اطراف مملکت حاضر بودند جمع شدند و استقبال نمودند او را

تا جزار غلام بشهر درآوردند و هارون حکم کرد تا تمامی علما و فضلا
درگاه و اشراف و اعیان مملکت را به مجلس حاضر ساختند
هارون بفرمود تا کرسی زرین بیاوردند و ابراهیم را بر آن نشاندند
پس جنینه را طلبید و بجای حقیرانه نشاندند جنینه پیش آمد
و دعای هارون گفت و در برابر ابراهیم نشست و ابراهیم از روی
تکبر بر کرسی زرین نشسته بود پس هارون روی بجنینه کرد و گفت
حیثمی لو اضطرب حشه ابراهیم روی بجنبانید جنینه در دم رفت
و متوجه ابراهیم شد و گفت ابراهیم خالد که می‌گویند شمایید که
صد کتاب از تصنیف شما در میانه مردم مشهور و معروف است
و نقض میکنی بر علی ابن ابی طالب علیه السلم ابراهیم برآشفت
و گفت با من مجادله میکنی در دین با اهل تلبیس کرد و گفت مگر با
کنیزکی معارضه کردن چه نسبت دارد که درین ماده اهانت

علماء شیعه یحیی بر مکی که برابر او ایستاده بود بخندید و گفت

ای خداوند شهر تو سخن را نگر که دلش جلیت • درگذارنده

سخن منکر • این سخن اهل فضل بدیع بنماید پس حسنیه گفت ای

ابراهیم بتوفیق الله تعالی همین زمان ترا از این کرسی زرین بزیر آورم

و شروع در مجادله کرد ابراهیم گفت سبقت مراست که از راه

دور آمده ام سوال من خواهم کرد ابراهیم دانسته بود که حسنیه می

خواهد که حقیقت مذهب اهل بیت بر ما روان ظاهر گرداند حسنیه گفت

سبقت ترا دادم بپرس از هرچه خواهی پس ابراهیم سوالی می

کرد و حسنیه جواب میداد و جوابهای قضیی نه بروجه احسن

می گفت تا آنکه هشتاد مسئله ابراهیم را جواب گفت که اگر

بتفصیل درین مختصر می آوردم بطول می انجامید و حسنیه بر

جمله هر مسئله از مسائل او جواب قضیی نه بروجه احسن می گفت

جاهل

چنانکه اهل مجلس متحیر جواب او گشتند واعتراضات اهل مجلس را
دفع کرده الزام ایشان نمود چنانچه هارون وارکان دولت
وعلما وفضلا ازمخالف وموافق برتقریر آن کنیزک حسنیه حیران
مانده گشتند ومحبت او در دلها متمکن شد بعد الکلام حسنیه گفت
ای ابراهیم مناظره وتطویل از حد میرود می ترسم که سبب ملال خلیفه
زمان شود اگر رخصت باشد من نیز سوال کنم ابراهیم گفت ای
حسنیه مسئله دیگر پرسم اگر جواب نمی گوئی منقطع شوم گفت
بپرس از هرچه خواهی گفت بگوی که بعد از مصطفی صلی الله علیه
وآله خلیفه وقایم مقام وی که بود گفت انکه سابق الاسلام
بود ابراهیم گفت سابق الاسلام که بود گفت انکه داماد وابن
عم وبرادرش بود هارون ازین سخن متغیر شد چون
ابراهیم هارون را متغیر دید دریافت دلگیر شد گفت

ای حنیفه بچه دلیل گفتی که علی سابق الاسلام است من می
گویم که ابا بکر سابق الاسلام است از برای انکه چون پیغمبر صلی الله
علیه واله دعوت نمود ابوبکر چهل ساله بود و مرتضی علی علیه السلم
کودک بود ایمان و طاعت و کفر و معصیت کودک را اعتباری
نیست حنیفه گفت که اگر من ثابت کنم که ایمان و طاعت و کفر و
معصیت او را اعتباری است در کودک مستحق ثواب و عقابست
اقرار میکنی بامانت او ابراهیم گفت اگر حجت و دلیل گویی بلی
اقرار کنم حنیفه گفت چه گویی در نص قران که صریح واقع شده
در حق خضر و موسی علیه السلام دان کودک که خضر وی را کشت
و قران بران ناطق است ایه فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما
فقتله بعد از انکه موسی علیه السلام بر خضر اعتراض کرد در سبب
قتل کودک خضر در جواب وی گفت و ایه صریح واقع شده
و اما

وَ اَمّا الغُلامُ فکانَ ابواهُ مؤمنینِ فخشینا ان یرهقهما طغیاناً
و کفراً ای ابراهیم بغرمای که کشتن الطفل ما مستحق بود حضرت
خضر علیه السلام ظالم بود اگر گوئی که خضر ظالم بود شاید که خدای
تعالی مدح ظالم گوید و مدح خضر را در قرآن فرمود است و خضر
پیغمبر بزرگوار است ابراهیم سر در زیر افگند حنیفه گفت ای ابراهیم چرا
جواب نمیگوئی و عذار را پیش کرده ای ابراهیم بدان خدای که
خالق جمیع اشیا است که راست بگوی که این لشکر که روایت میکنم
کر بنظر تو رسیده و از امهات حدیث شنیده باشد و از جمیع علما که
حاضرند شهادت می طلبم الگاه حنیفه گفت روایت کنند این
حدیث از ابی عمر و ابی سعید خدری که گفت ما نشسته بودیم نزد رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که سلمان فارسی در آمد و ابوذر غفاری و
مقداد اسود و عمار یاسر و ابو طفیل عامر بن واثله با دی الجهد

و جمله در خدمت رسول صلی الله علیه و آله بزانو در آمدند و اثر
ملالت در ایشان ظاهر بود گفتند یا رسول الله بدانکه ما بعضی
حکایت میشنویم از حاسدان در حق برادر و ابن عم تو که از آن
اندوهگین میشویم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چه میگویند در حق
برادر و پسر عمم علی بن ابی طالب گفتند که میگویند که چه فضیلت است
صاحب شما را بر دیگران در سبقت الاسلام و حال آنکه در آن وقت
وی طفل بود رسول صلی الله علیه و آله گفت که شما را بیرون آورم از این
اندوه چنانکه زدوده شود دلهای شما آنگاه رسول صلعم گفت بدان خدای
که مرا براستی بخلقان فرستاد که بشما حکایتی بگویم که خدای تعالی خبر داده
است از آن وقت باز که در کتابهای پیشین خوانده و دیده باشید
که پدرم ابراهیم علیه السلام گریزان شد از آن ملک عاصی طاغی
و چون در آن غار که مادرش وی را بزائید هر سال آفتاب

بنهاد

بنهاد و در کنارهای جویهای آب در حالتی که آفتاب فرو گشته
و برای بنهادن ابراهیم علیه السلام را حرکت و دست بر سر و روی خود
می مالید و توحید خدای بر زبان جاری می ساخت آنگاه جامه
بر گرفت خود را بدان پاک میکرد چون مادرش آن بدید بغایت
بترسید چنانکه خدای تعالی در قران مجید میفرماید و کذالک نری
ابراهیم ملکوت السموات والارض تا آنجا که گفت انی بری من
المشرکین ای یاران بدانید که موسی بن عمران که فرعون در
طلب او بود و شکم زنان باردار می شکافت و اطفال می کشت
تا موسی کشته شود چون مادر موسی علیه السلام را بزاد و در ساعت
بمادرش گفت که ای مادر مرا در تابوت گذار و در دریا انداز
مادرش ترسید از سخن گفتن او و گفت ای پسر ترسم که در دریا غرق
شوی و هلاک گردی موسی گفت ای مادر مترس خدای تعالی

کمو نگاه دارد و بسلامت بتو رسانند مادرش وی را در تابوتی
نهاد و در دریا انداخت آب وی را بکنار برد تا خدای تعالی
وی را بسلامت بمادرش رسانید و مدت سقا در روز بعضی گویند هفت
ماه از طعام و شراب نخورده بود و خداش ضرر را از رسالت
دیگر گفت دیگر بدانید ای یاران که خداوند جل جلاله در حق عیسی علیه السلام
فرموده فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا تا آنجا
که گفت نسیا منسیا یعنی با مادرش سخن گفت در حال ولادت او
و خداوند جل و علا دیگرا در حال طفلیت نبوت داد و کتابت ارزانی
فرموده و در آن حال وصیت کرد باقامت صلواة و داد زکوة
و وی سه روزه بود که سخن گفت و شما نیز بدانید که خدای عز و جل
بیافرید مرا و علی را از یک نور و ما در صلب آدم علیه السلام بودیم
و خدا را تسبیح میگفتیم تا آنکه ما را نقل کرد از اصلاب طاهره بارحام

طاهره

ذاکره چنانکه تسبیح ما را می شنیدند در پشتهای شکمها در هر عهدی
و عصری تا آنکه بعبد المطلب رسیدیم و نورهای ما در روی پدران
ما ظاهر بودی آنگاه نور بدو قسم شد یک نیم بعبد الله منتقل شد دیگر
نیم با بو طالب و پدر و عم من هر گاه در میان جماعت نشستندی
نورهای ما بر پیشانی ایشان ظاهر شدی تا آنکه بشکم مادر آمدیم و بدرستی که بر
من جبرئیل علیه السلام فرود آمد در وقتی که علی علیه السلام از مادر بزاد
و گفت یا حبیب الله خدای ترا سلام میرساند و بعد از درود و سلام
تهنیت میدهد ترا بولادت برادرت علی و می فرماید که اکنون وقت
ظاهر شدن نبوتت و آشکارا کردن وحیی تو که ترا تأیید کردم
به برادر تو علی ابن ابی طالب و وزیر تو و خلیفه و امتی تو و ذکر
تو بدان بلند گردد و نسل تو بوی باقی ماند چون آنحضرت متولد
شد مادرش وی را بر روی دست من نهاد و من او را

در دامن حقه نهادم وامیر المؤمنین علی علیه السلم انگشت راست
بر گوش حقه نهاد و برسالت من اقرار کرد و گفت بخوانم یا رسول الله
گفتم بخوان بدان خدای که جان من بفرمان اوست که علی ابتدا
کرد بصحف که خدای عز و جل بآدم فرستاد و بود و شیث بان قیام
نمود برخواند از اول تا آخر چنانکه اگر شیث حاضر بودی اقرار
کردی که علی از وی حاضرتر است • بعد از آن توراة موسی برخواند
چنانکه اگر موسی هم حاضر بودی اقرار کردی که علی ابن ابی طالب از وی
حاضرتر است • بعد از آن زبور داود و انجیل عیسی را برخواند که
اگر داود و عیسی حاضر بودندی انصاف دادندی که علی از ایشان حاضرتر است
• آنگاه قرآن که خدای تعالی بمن فرستاده است برخواند و همچنان
حفظ بود که اکنون من از او حفظم آنگاه علی علیه السلام با من سخن گفت
و من با وی سخن گفتم چیزهای که انبیا و اولیا بدان سخن گویند

آنگاه

آنگاه علی علیه السلام بحال طفولیت شد و من در الف فاطمه بنت اسد

دارم ای یاران شما بواسطه لعنا دشمنان چرا اندوه گین میشوید و احوال

و اقوال اهل شک و شرک را هیچ اعتبار نباشد بدانکه که من

فاضلترین جمیع انبیاام و علی جمیع فاضلترین اوصیاست الله

سلمان فارسی و باقی اهل مجلس خوش دل و خندان بر پای خواستند

و صلوات بر رسول خدای صلی الله علیه و آله فرستادند و می گفتند که

نحن الفائزون پس رسول صلی الله علیه و آله گفت و الله که شما رستگارانید

و بهشت از برای شما آفریده اند چون حسنیه سخن بدینجا رسانید

هارون و اکثر علما بگریستند و ابراهیم بن خالد قوت نطق نداشت

آنگه حسنیه گفت ای علمای زمان و ای ضلال و فلال کی خدای که

مداهنه مکنید و راست بگوئید که آنچه من گفتم روایت کرد صحیح

است و در نظر شما رسیده است یا نه اکثر علمای که حاضر بودند گفتند

ای حنیفه این حدیث از آن قبیل نیست که کسی آنرا انکار تواند

کرد بعد از آن گفت ای ابراهیم معترف هستی بافضلیت پیغمبر ما

از پیغمبران گفت هستم گفت ای ابراهیم قایلی باینکه خدای تعالی

علی را نفس رسول خوانده و در قرآن مجید گفته قل تعالوا ندع ابناءنا

وابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم اگر درین قضیه سنی باری

نکنی که در حضور مفسرین و محدثین بر تو ثابت کنم ابراهیم گفت حاش

که انکار کنم قرآن را حنیفه گفت ای دشمن دین و ای معاند خاندان

طیبین و طاهرین بعد از آنکه قایل شدی بقرآن و حدیث و

باینکه علی نفس رسول است و برادر وی و رسول افضل انبیاست

چرا اعتبار نمیکنی که او سنی الاسلام است و معترف نمیشوی

که او افضل از صحابه است چون ابراهیم علیه السلام جد بزرگوار او دلیل دیگر عیسی

و موسی در حد طفولیت بلکه در حال ولادت تکلم نموده‌اند یعنی

از آدم

آورده‌اند که او هم جنس نبوت را خدای تعالی بیحیی علیه السلام در صبا که طفل بعیسی علیه السلام در حال طفولیت نیز عطا کرده در قرآن [illegible]

بود پس چرا روا نداری که علی ابن ابی طالب علیه السلام که برادر

رسول و ابن عم اش بود و دین رسول و اسلام را قوی داشت خدای

تعالی ویرا النفس رسول خواند و چندین از آیات قرآن در حق وی

نازل شده و خداوند تبارک و تعالی ویرا بنام ولی خواند و رسول صلی الله علیه و آله

عمل ویرا که یک ضربتی ویرا در روز خندق برابر کرد با عمال جن و انس

و ثانی حدیث شما ببینید و این حدیث نیز در طرق شما وارد است

که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی

ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر

الی علی ابن ابی طالب صلوات علیه و آله چون رسول او را برابر کرد

بچندین پیغمبر که اولو العزم زعم شما پس وی فاضلتر است

از هر یک از انبیاء مرسل و بعد از رسول صلی الله علیه و آله افضل

عالمیان است پس چرا این طایفه میگویند در اینکه ایمان طفل معتبر نیست
و معترف نمیشوی بر صحت ایمان علی علیه السلام در اینکه علی علیه السلام
در حال طفولیت ایمان یافت و وصی رسول بود و فی صحف و توریة
و انجیل و زبور و فرقان و جمیع اهل اسلام متفق اند که علی علیه السلام
لشرک بالله نگرفته عین ۞ و ابو بکر بعد از چهل سال از عبودیت
لات و عزی آن مذاهب خود را ترک کرد و بزبان اسلام ظاهر کرد
و هرگز بکس اعتقاد موقع نشده و در جمیع اوقات مخالفت مینمود از رسول
نموده طریق عناد را می پیمود و گوشت و پوست و خون وی آمیخته
در دوران بخمر و خنزیر بود با وجود این قبایح در اسلام او پیش از این
و اعتبار کنی ایمان ویرا و اعتبار نکنی ایمان معصوم علیه السلام
را که خدای تعالی گواهی داد بعصمت و طهارت ایشان بعضی
و عداوت که شما را است با بندگان طیبین و طاهرین پس اکثر اهل خانه

اوی

بمرض قولنج مبتلا گشته سر در زیر افکنده و گفت این مسئله دیگر نیست
اما چگونه در حق عباس و علی که ایشان با یکدیگر منازعت کردند بسبب میراث
پیغمبر هر دو یک دعوی کردند که حق منست و چون هر دو خصم که یکی کم شوند
بهر حال یکی بر حق بود و یکی بر باطل غرض از پرسیدن این مسئله آن بود
که اگر حنفیه گوید که عباس باطل بود هم کشته شدن باشد بجهة آنکه
عباسی بود و اگر گوید علی باطل بود ابطال مذهب شیعه باشد و
نقصان دین او باشد حنفیه گفت ای ابراهیم این سوال تو را
از قرآن مجید جواب صریح است گفت آن کدام است حنفیه
گفت آنجا که خدای تعالی میفرماید هل اتیک نبؤ الخصم اذ تسوروا
المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی
بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق در تفسیر آمده که آن دو خصم یکی
جبرئیل بود و یکی میکائیل و حکم داود بود بفرمای ای ابراهیم

که کدام یک برحق بود ابو بکر را کفت سهم او در را بده رای نیت
پیش وی آمده بودند حضرت کفت اینجا نیز همین حکم دارد عباس کفت
میراث که عم پیغمبرم علیه السلم کفت میراث مرا است که من این مرا است ۶
عم پیغمبرم و برادر و داماد و وصی پیغمبرم و قرة العین او در خانه منست
و حسن و حسین که شنیده جوانان اهل بهشت شند فرزندان منند و نفس
رسول بحکم آیت انفسنا و انفسکم منم چون ابو بکر حدیث لمسال را
شنید کفت والله که از پیغمبر شنیدم که کفت علی وصی و دارد
و قاضی دینی چون عباس این سخن از ابو بکر شنید بی طاقت
شد و کفت ای ابا بکر این سخن از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی
پس چرا خلاف کشتی و حق او را کرفتی و می لعنت رسول کردی
چون ابو بکر این شنید دانست که برای الزام وی آمده اند و
این را بهانه ساخته اند کفت شما بمنازعت من آمده اید ابی

اکار

بهانه ساخته آید پس اعراض نمود از مجلس برخواست و برفت
چون ابراهیم این سخنان از حسنیه بشنید گفت این مسئله در که گفتم اکنون
بگو که عباس فاضلتر بود یا علی حسنیه گفت تو بگو که حمزه فاضلتر بود
یا محمد ... تو چه در میان عباس و علی افتاده اگر عباس فاضلتر بود
فخر علی را بود که چون وی عمی دارد و اگر علی فاضلتر بودی فخر
عباس را بودی که چون وی را برادرزاده دارد چون ها
رون فصاحت و بلاغت حسنیه را بدید متحیر بماند و روی به
ابراهیم کرد و گفت حیف از آن علم که با تو است پس حسنیه گفت
هشتاد مسئله وی را جواب گفتم اگر فرماید که من نیز یک مسئله
از وی پرسم اگر جواب گوید من منقطع شوم هارون گفت
بپرس از او هرچه خواهی حسنیه گفت ای ابراهیم چون پیغمبر صلی
علیه وآله از دنیا برفت وصیتی بتعیین کرد یا نه ابراهیم گفت

نه حنیفه گفت خطا کرد یا صواب وآنچه خلفا در سقیفه بنی ساعده
کردند خطا کردند یا صواب پیغمبر را بخطا نسبت میکنی یا اصحاب را
ابراهیم فرو ماند از آنچه که اگر میگفت که پیغمبر خطا کرد لعن در دین
و شرع بود و اگر میگفت که خلفا خطا کردند مدعای حنیفه ثابت
میشد در ابطال مذهب او و هم کشته شدن نیز بود بایستی
فرو رفت و جمع ملایک یکبار فرو خندیدند بدو ریشخندها کردند
که چنین عالمی از کنیزکی که او را ناموس می آید که با او دعوی
علم میکرد اکنون بدین حال از جواب او در مانده پس
هارون علیه اللعنه چون ابراهیم را مضطرب یافت ملاحظه نمود
که باز موجب فضیحت او میشود روی بوزیر خود یحیی برمکی کرد
و گفت ای یحیی شنیده بودم که در میانه علمای بنی هاشم در
مسئله قضا و قدر و افعال عباد از خیر و شر منازعت بوده

از نزاع

ازاراهیم سوال کن که چه میگوید در هارون پیوسته ازین شیوه میزاد
هر چند معنی دلایل بعرض او میرسانیدند اورا اطمینان حاصل
نمی شد و غرض ان او بود که بفهمند که حقیقت دران باب
چه میگوید یحیی بنابر اشارت هارون ازاراهیم سوال کرد که یا
اراهیم چه میگوی در باب خیر و شر و نفع و ضرر که از بندگان
صادر میشود و بدیشان ی بد میشود مگر در قصاص ظلم و کفر
ایشان را اسناد بالله تعالی میکنی و بقضا و قدر یا بنده را در
فعل اختیاری است چنانچه معتقد بنی هاشم و اتباع ایشان است تا
مطیع مستحق ثواب و عاصی مستحق عقاب است یا ابراهیم گفت
اعتقاد ما درین مسئله چنانست که نفع و ضرر و خیر و شر بقضا
و قدر خداوند است پیدا کننده آب و آتش و بهشت
و دوزخ و حیات و ممات و صحت و مرض و ایمان و کفر

و طاعت و معصیت اوست و بدبع محبت و عداوت
ابراهیم و نمرود و موسی و عیسی و فرعون و هرون و هامان و
محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان اوست و همه قضا و قدر اوست
پس چون حبشیه این مهملات را شنید بی طاقت شد و گفت
ای ابراهیم شرم نداری که این کفر و زندقه بر محمد و مسلمانان روا میداری
و از برای این پس اقامت حجت و دلیل نمائی بدانکه الزام تو
انهایی که قبل از تو برین اعتقاد بوده اند باطل و بی اصل ترا است
کفتی
اول انکه که شر و عصیان و کفر و فسق بقضای و قدر اوست
و رضای او نیست بدانکه درین سخن محالی ثابت کردی ثانی
انکه چون کسی حکم کند و بر آن حکم راضی نشد از روی عجز و بیم
بود بار ابدا امنت و تلبیس و ذات مقدس باری تعالی ازین صفات
منزه است و بدان ای ابراهیم که این سخن را از آن جهت وضع کرده اند
انها

انها که قبل از تو برین اعتقاد بوده اند کرشت بد بدین جهت در بن

سخن کفر ورزنده قمر را انخو رفع نمایند بدانکه اعتقاد شما انست

که شرور و عصیان و کفر و فسق جمله بقضا و قدر و رضای خدای تعالی

است و بخواهش شرمنده نه اید ابراهیم کفت ای حشنبه مکر بکلام

خداوند اقرار نداری حشنبه کفت والله که اقرار بکلام خداوند

دارم و تفسیر کلام و تاویلات آن را تمام اخذ کرده ام ازان که

که قرآن در حق ایشان نازل شده و بدان ای ابراهیم که حضرت

پروردکار مؤمنان را و کافران را خبر کرده و قرآن مجید بدین

ناطق است که انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا یعنی

هر دو را راه نمودیم شاکر را که مؤمن است و کفور را که کافر است

چون خدای تعالی چنین فرموده چون توان کفت که خدای تعالی

کافر را هدایت نکرده و هارون علیه اللعنة والعذاب اکر چه

بر طریق می گفته بود اما درین مسئله ادراک یقین حاصل نشده بود
بحث حشویه ادراک بسیار خوش آمد پس گفت ای حشویه چگونه درین
آیت که ابراهیم علیه السلام با مشرکان گفت و در قران صریح واقع
است و می پرستید الخ یعنی را که خود می تراشید حشویه بخندید
و گفت والله شما را اعتقاد بقرآن نیست ازین تاویل که موافق
مدعای خود میکنند کلام الهی را ابراهیم گفت اکثر مفسرین و تا
بعین بر آنند که ما ما مصدریست و تقدیر کلام آن است
که الله خلقکم و عملکم یعنی خدای خلق کرد شما را و عمل شما را حشویه
گفت ای ابراهیم دلیل برین کلام الله تعالی است که اتعبدون
ما تنحتون مورد آیت ملامت تعریفست یعنی می پرستید الخ
خود می تراشید آنرا یعنی چوب را و اگر مراد آن بودی که خدای
شما را خدای آفریده است درین آیت عذر کافران بودی

خدای

خدای عذر گفتی کافرانرا که بدان عمل می کردند من قضه بودی
جهة آنکه اول کلام ملامت ایشان بود و آخر کلام عذر ایشان و
جمع بین النقیضین شدی و فحوای آیت آنست که ایشان بت
پرست و بت تراش بوده اند و درین هیچ خلاف نیست خدای
تعالی شما را امر فرمود و آنچه می پرستید از تماثیل و اصنام که
خود می تراشید خدای تعالی آفریده است و بدانکه ما و ما تنحتون
میتواند بود که موصوله باشد و می تواند بود که نکره و موصوفه
باشد و اگر موصوله باشد بمعنی الذی و اگر حمل کنیم بدانچه مراد
شماست مناقضه باشد ای اراهم اعتقاد شما آنست که خدا
میخواهد که کافر کفر و عصیان کند و نمیخواهد که طاعت کند این
اعتقاد شما ملتزم مستلزم اسناد شنیعه چرا که شما اله تعالی را
فاعل قبایح میدانید و کفر و معاصی و هر قبیحی که در عالم میشود

بزمین فرستادند واگر گناه نکردی اورا بزمین نفرستادندی

وبجهت عقوبت گناه اورا برهنه نکردندی هر گاه که ایزد تعالی

گناه را خود بر آدم تقدیر کرده باشد بر تقدیر خود عقوبت کردن

از عدالت دور باشد ابراهیم گفت ای حسنه چه گوی درباب

نوح علیه السلام که وی دعا کرد در حق قوم تا خدای تعالی قوم

وی را هلاک گردانید بغرق شدن طوفان ونوح دران

حال پشیمان شد از دعا کردن ونوح پانصد سال زار زار میگریست

بدگریه میکرد وازخدای تعالی عذر گناه خود میخواست وازبسیار

گریه ونوحه اورا نام نوح نهادند والا نام سابق او عبد الاعلی

بود چون حسنه این حکایت بشنید بخندید وگفت ای

ابراهیم بدانکه این حکایت برخلاف قرآن مجیدست اینجا

که میفرماید قوله تعالی یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا

دوم

و قوم بود آن پانصد سال غرق شدند و نام وی نوح بود
و ثابت شد و اما آن که گفتی که نوح پشیمان شد از دعا
کردن از دو حال بیرون نیست یا قوم نوح مسلمان بودند
نوح دعا کرد تا تمامی غرق شدند این کفر عظیم است که
شیخ المرسلین دعا کند تا تمام عالم را آب بگیرد و چندین طوفان
هزار مسلمان هلاک شوند و اگر کافر بودند نشاید که نوح
ندامت خورد در هلاک دشمنان خدا و رسول صلی الله علیه و آله
و خدای تعالی در حق او و آدم علیه السلام فرموده قوله تعالی ان الله
اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین
حنیفه گفت ای ابراهیم حقیقت مذهب این مزخرفات
ثابت نمیشود و من این جهلات را بسیار شنیده ام از غیر تو
مدانکه بنی امیه و اتباع ایشان بلکه انها که قبل از ایشان

متصدی امر خلافت واقات شده بودند بظلم و تعدی

با انکه ایشان را از هیچ گونه استحقاق ان نبود و اکثر اوقات

از ایشان ظلمها و فسقها بظهور می امد و بر مسائل دینی جاهل و از

احکام فرقانی عاجز بودند و بعضی اوقات مست و بیهوش

امامت میکردند و نماز صبح را چهار رکعت میگذاردند مثل این

افعال از ایشان بسیار و قبیح بود و موجب ملالت خلایق می

گشت چون بعضی از اهل بیت با جمعی از صحابه کبار که بصفت

ایمان موصوف بودند ایشان را ملامت میکردند و بر زبان

خلایق را می شنیدند از برای دفع ملالت خود این همه کفر و زندقه

را بخدا و رسول نسبت میکردند و هر یک را از ایشان که بمعصوم می شدند

مظهر معصیتی و ذلتی و خطایی متهم میداشتند و بر ظاهر

قرآن عمل کرده و مصحف را احادیث فاسده وضع کردند

و حقیقت را

و دفتر را بمیزان عقل خود سنجیدند و جمع آیات قرآن در
احادیث موضوعه تأویل کردند چون مردم مهارت وقع
شبهه نداشتند بعضی که تبه طبع و هوا و بطمع نعمت و جاه پندار
و حکومت و هیچ روزه اعتبار ثواب ابدی و عقاب سرمدی
را بنظر در نیاوردند و بعد از حضرت رسالت پناه محمد صلی الله
علیه و آله بصد سال یا بدویست سال مذاهب وضع کردند و
مقلدان بنای دین و ملت بر آن شود نهادند و از طریق
انصاف انحراف نموده در تتبع و طلب مذهب حق سعی می
نمودند و بدین قدر قناعت کردند بدان ای برادر که حق
جز یکی نباشد و از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله این حدیث
دلیل است بر بطلان مذاهب موضوعه که اکثر بودند که
ستفرق امتی علی اثنین و سبعین فرقه واحدة منها ناجیة

معصوم بود در شما کدام یک دارید که داعیهٔ امامت وی یا کسی نمایند
دیگو بید که ما خلیفه ایم چنانکه هارون رجوع بزرید و داشت که سخن
از حقیقت اما هیچ نگفت دیگر گفت که کسی با این اعتقاد بود او را
رافضی خوانند و قتل وی واجب دانند و بلی روی بی سنیه سنت
معاویه و معتمر با روی سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر طرف سازید و
جمیع انبیا را در مقام فسق و فجور می آورید و اگر کسی را این اعتقاد
بود تکفیر وی میکنند پس چون حنفیه را آتش بال شعله در آمده بود و از نطق
در مذمت مذهب مخالفان می کوشید در روایت اهل بیت رسول را به
می افراخت پس هارون و اهل مجلس را لرزه بر اعضا افتاده
بعد از افعال ناشایسته که در شأن ظاهر بود و همگی ترسند و کشته بر در
زیرا که نشده متحیر بودند چنانچه علی بن ... را قوت نطق نبود و مجال
سؤال و جواب او نی شد اراهم گفته ای حنفیه عنان حجتها از
دست

دست رفت و مرکب تشنیع و تصرف در میدان فصاحت و

بلاغت سر داده وصی به تابعین را لعن میزند اگر محبت اهل

بیت رسول بر همه کس لازم و متحتم است و درین باب کسی را

با تو نزاعی نیست اما محبت و مودت اصحاب و خلفای از آنکه

علی مقدار که پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده اند بر همه کس لازم و واجب بود

و در خلافت ایشان را اجماع امت است خصوص ابوبکر و عمر

هم خوابه رسول خدا بوده اند و هیچکس را این مرتبه حاصل نشده بود

که ایشان نیز در حرم پیغمبر مدفون شده حسنیه گفت ای ابراهیم

خدای تعالی بر تو بزرگ از دلبان ترا تو دلیل فضیلت ایشان را در چیزی

میگویی که از آن کفر و ظلم و جهل و عناد درین ثابت میکنی

ای جاهلترین خلایق ایشان را در حرم رسول خدا چه نسبت بود

و دانسته که بچه واسطه دفن کرده اند ایشان تا همین مفید لعن الله ایشان

و با حضرت خلیفه امیر و امام علی بن ابی طالب علیه صلوات الرحمن
محاربه نمودند از روی کفر محض و بغض و عداوت که در حال حیوة
رسول داشتند و حکم الهی را نا دانسته و نا شنیده انگاشتند
و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که یا علی حربک حربی و سلمک سلمی و
بان کافر و ملعونند و آن منافقان دشمن خدا و رسول با علی بن
ابی طالب علیه السلام حرب نمودند بی سبب و بی جهت و چندین هزار بنده
خدا بقتل رسانیدند بدانکه ای برادر ای شافعی و ای ابا حنیف
که ابابکر و عمر مرتکب امر خلافت شدند باتفاق چند فاسق که
از ایشان فاضل بودند و بزعم شما امام بودند و علی ابن ابی طالب وصی
رسول و برادر او که بحکم الهی امام جمیع خلایق بود واگذاشتند علامت
ما فی الباب شما که می گفتید و حضرت را خلیفه چهارم میدانید و
اعلم و اشجع و اقرب و ازکی میدانید و اعتقاد دارید که خدای تعالی
از همه

بر عصمت و طهارت وی گواهی داده است در آیت تطهیر اما از آنجا
که عزو اتفاق ایشان اجماع جمیع اهل بیت است مثل عبد الله مسعود و انس
عباس و خالد بن سعید و جابر انصاری و محمد بن ابی بکر و سایر
دیگر که سخن ایشان در دین سند است و هم چنین از ضعف امت
که پیرو اهل بیت اند متفق اند که ابو بکر و عمر و عثمان از سر منافق
بودند در حال حیات رسول خدا و بعد از وفات آنحضرت کافر
شدند و کافر از دنیا بیرون شدند پس ای ابراهیم علی بن ابی طالب
که باتفاق مخالف و موافق خلیفه رسول خدا و وصی رسول او و امام
خلایق باشد و زنی که بخلاف حکم خدا خود را آراسته بیرون آید
و لشکر کشید و با امام برحق و خلیفه مطلق محاربت نماید باتفاق
جمیع اهل اسلام کافره و ملعونه است و در جهنم خواهد بود
ابراهیم گفت ای حشیشه شرم بدار که آنچه گر چنانچه کسی در خواب

برخیزید که قدم او بخانه رسول خدا رسول رسیده و آنکس را امید مغفرت

و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکس مس جلد مس کند آتش دوزخ

بر وی حرام است و عایشه و حفصه که سالها در خانه رسول خدا هم

خوابه آنحضرت باشند چگونه حکم بر کفر ایشان توان کرد که در دوزخ

باشند ابداً حسنیه گفت ای ابراهیم همخوابه و همدم بودن

و مجالست رسول خدا موجب غفران و خلاص از نیران خواهد

بود کسی را که بدل و بزبان ایمان آورده باشد و باهل بیت

از نفاق نورزیده باشد و با ایشان چندین فضیحت نکرده باشد

ای ابراهیم نوح علیه السلام که شیخ المرسلین بود پیغمبر اولو العزم بود

لوط علیه السلام پیغمبر مرسل بود و این دو پیغمبر مرسل را زنان منافقه

بودند و این هر دو ازین دو پیغمبر فرزندان داشتند و عایشه و

حفصه از رسول خدا فرزند نداشتند زن نوح والغه نام بود

وزن

وزن لوط واهله از ایشان فسق و فجور واقع شده بود و با قوم

ایشان گناهی صادر شده بود سوای آنکه سر شوهران خود

را فاش میکردند و قوم را خبر کردند از سر ایشان و حضرت پروردگار

در کلام مجید میفرماید که ضرب الله مثلا للذین کفروا امراة نوح

وامراة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین پس

مضمون مدلول این آیه کریمه آنست که زن نوح و زن لوط در

تحت زوجیت این دو بنده صالح بودند از ایشان خیانت

بظهور رسید الله تعالی الطریق تمثیل میفرماید که آن دو پیغمبر بزرگوار

بفریاد ایشان نرسند و شفاعت ایشان نرسند که جای ایشان

جهنم خواهد بود بسبب اینقدر گناه و دیگر ای ابراهیم اینقدر

فضایح و قبایح کی از زن نوح و لوط پیدا شد که بعد از رسول خدا

خود را آراسته بر شتر سوار شدند و لشکرها جمع کردند و با دو حبشی

رسول و ابن عم او و داماد وی بواسطهٔ دنیای دون که آن را

بر خود حرام کرده بودند چندین خونها ریختند و باتفاق بعضی

از مخالفان حسد ورزیدند امام حسن را علیه السلام نگذارند و تیر باران

کنند و نگذارند که نزد جد و رسول خدا را در خانه جدش دفن کنند

چنانچه امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید که بر شتر سوار شدی یا عایشه

بحق ولی خدا حرب کردی و فرزند رسول خدا را تیر باران

کردی اگر زنده می بودی بر فیلها سوار می شدی و تا در

میانه نه زن است یک بیرسد حق جمیع ایشان را جمع کردی از جهت

تصرف نمودی جمیع آنها را ای ابراهیم این نوع ظلم صریح را در

مذهب شما چگونه مسلمان توان گفت و در حال حیات رسول خدا

از آن است که آزردن سبب بود در راضی نمود این آیت صریح است که قول

تعالی عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن در بعضی

ازدوا

اگر ترک زنا طلاق دهی من بعوض ایشان باز و بهتر بتو دهم ای با

ابراهیم چون بر رسالت عایشه بی زیره اطلاع یافتی و دانستی که دختر

ابی بکر و عمر در حرم رسول که به عنوان بود ای ابراهیم دیگر بار بنا

چه داری که ازین نیز جواب خود را یافتی ابراهیم گفت ای حنیفه

خداوند جل و علا در آیه غار ابا بکر را صاحب رسول خود خوانده

داد را افضل تر صلاحیت درین باب حنیفه گفت که ای کر

ابا بکر را از آیت غار هیچ فضیلتی حاصل نشد بلکه از طی هر آیت

فضیحت ایمان وی بر رسول ثابت است بیان کن ابراهیم گفت

کلام مجید ناطق است که اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین

اذ هما فی الغار اول آنکه همراه پیغمبر بود اگر از و ثمری در وجود

می آمد آنحضرت همراه پیغمبر د دوم آنکه حق تعالی اورا صاحب

رسول خود خواند حنیفه گفت این محل فضایلیت که در باب ابا بکر

آورده جواب بشنو تو میخواهی بدین فضایل چشم عوام از ایشان

اما آنهای که ایشان را دیده بصیرت و عقل کامل بود بدینها

از راه نروند و بدین سبب کسی فضل امت نگویند و او را

بر معصومان خاندان مقدم ندارند بدانکه فضیلت اول که بیان

فرمودی که رسول ابابکر را بجهة آنکه از همه اکثر مسید است والله

که غلط کردی و آنهای که اعتقاد چنین کرده ابدای ارا هم

بدانکه جبرئیل برسول صلی الله علیه و آله گفت که امشب جمعی بقصد

قتل تو می آیند باید که امر کنی که امشب هیچکس از صحابه بر تو

از رفاقه برود نباشد و امر الهی است که علی ابن ابی طالب را

که برادر با جان برابر است بر جای خود بخوابانی که کسی که خود

را فدای تو کند او خواهد بود و خود متوجه شو بفلان غار با ابابکر

چند که مشهور است چون شب نزدیک شد رسول خدا تمامی

اصحاب

اصحاب را طلب نموده فرمود که از صحابه من هیچکس امشب بر جای
نباید که فدای رسالت حق است چنانچه تمام نموده فداییهای خود شدند
بامر آنحضرت نیکوان علی ابی طالب را طلبیده گفت ای برادر امر الهیست
که تو امشب بر جای من بخوابی تا من از شر کفار محفوظ مانده باشم از
شهر فرار نمایم و بفلان غار روم و این سخن بر علی ابی طالب علیه
السلام اصلا گران نیامد و از روی محبت و اخلاص گفت که هزار جان
من فدای امر الهی و نفس رسول باد و باد وجود این نوع مقدمه
که کفار بر سر او آیند مراسال نشد پس رسول صلی الله علیه و آله او
را در بغل گرفته گریه بسیار کرد و گفت یا علی ترا بخدا سپردم
و او را بر جای خود خوابانید چون پاره راه بهجرت رفت شخصی را
دید که از برای آنحضرت می آید توقف فرمود تا نزدیک رسیده دید
که ابوبکر است گفت ای ابابکر نه حکم خدا را اشتهار ساختم که امشب

از فاطمه‌های خود بیرون بیاید چراغی لعنت حکم الهی کردی آورده گفت

یا رسول الله دلم از جهت تو فایف شده بود نتوانستم که در خانه نیز

خود قرار گیرم پیغمبر صلی الله علیه و آله متحیر ماند در ساعت جبرئیل از نزد

ملک جلیل آمد و گفت یا رسول الله اگر این مرد را بگذاری که فقار را برانگیخته

از عقب خواهد آمد و تو را بقتل خواهند رسانید پیغمبر صلی الله علیه و آله

بالضروره او را با خود همراه برد پس ای ابراهیم ابوبکر با بن عنوان

می گفت امر خدا و رسول کرد در قتل او بغار همین صورت دارد که

مخالفان او را یار غار گویند و اگر نه رسول خدا او را بالا ملاحی با

برد و سبب بردن او آن بود که مبادا ضرری بدان حضرت رسانند

دیگر بدان ای ابراهیم که الله تعالی خبر داده بود رسول را صلی الله

علیه و آله از نفاق ابوبکر و مخالفان و اقوام او و دانسته بود که قدرت بر القین

بود که اینها دشمن خاندان عصمت و نبوت شدند و این دشمنی از

ادر

روز عید غدیر در نهاد ایشان متمکن بود و چندین آیت در شأن
نفاق ایشان نازل شده ای ابراهیم رسول صلی الله علیه و آله را
صاحبی با نیستی و جلیس نبود زیرا که پروردگار با او بود و اگر او را
جبرئیل با او بود ای ابراهیم اینکه گفتی که خدا ابوبکر را صاحب رسول
خود خوانده و او را هیچ شرف و فضیلتی حاصل نبود چرا که آنحضرت
هرگز او را بمجاز شیئا بعد الفرستد بجهت تعصبی که داشت چنانچه
در قصص و اخبار مذکور است که بهمین قدر که شخصی با کسی همراه
باشد یا کافر را صاحب مؤمن نمی توان گفت دیگر آنکه زن
نوح کافره بود و او را صاحب نوح گفته اند و زن لوط نیز کافره
بود او را صاحب لوط گفته اند و چنانچه خری که با کسی همراه
باشد او را نیز صاحب خوانده اند چنانچه خر عیسی را صاحب
عیسی گفته اند دیگر اصحاب کهف را نیز صاحب الکلب خوانده اند

پس اگر ابوبکر صاحب رسول باشد بایمعنی خواهد بود ای ابراهم
اگر عقل داری فکر کن که این ضعیفه چه بیان می کشد دیگر از این
چه مرتبه کسی را فضل باشد که دایم بغض آل محمد ص در دل داشته
باشد و بزبان شیعه شعار باشد و او را یار غار گویند او را
شرفی باشد ای ابراهم در آن حال که ابوبکر همراه آنحضرت بود
از غایت خوف و بیم مخالفان می لرزید که مبادا دانند که
او همراه است از ترس هیچ جواب نمیگفت حضرت گفت ای ابراهم
اگر خوف ابوبکر طاعت بود پس حضرت رسول او را از طاعت
منع کرده باشد و کسی که از طاعت منع کند او را پیغمبر نتوان گفت
چنانچه ظاهر است که پیغمبر طالب طاعت بود نه معصیت دیگر
شما که می گویید که ابوبکر انیس رسول بود و پیغمبر او را از غایت محبت
همراه برد پس چنین بود که ابوبکر ندانست که پیغمبر بود جمله استخلاص

دیگر

و بحکم الهی بغار رفت که آن همه جزع و فزع مینمود که وقت بود که
که کفار مطلع شوند و بر سر آنحضرت آیند غمیش الله تعالی او را
از چشم خلق پنهان ساخته بود و او را در حفظ و امان خود نگاه میداشت
و آن آنحضرت را رسوا ساخته بود ای ابراهیم اگر ابی بکر با حضرت
ایمان بودی خدای تعالی او را نگذاشتی که مار بر پای وی زدی و خدای
تعالی او را نگاه داشتی چنانکه پیغمبر را از شر کفار نگاه داشتی تا آنکه
جمعی کثیر مکرر بر گرد غار گردیدند و علامت پای آنحضرت را
بدر غار رسانیدند با وجود این خدای تعالی او را از شر اعدا
نگاه داشت ای ابراهیم فضیلتی دیگر که گفتی که رسول با بی بکر گفت
که إنّ الله معنا یعنی خدای با ماست و حفظ و ناصر ماست
غرض آنست که ناصر ملت و بر تقدیری که شریک حال ابی
بکر باشد او را از این چه رتبه و چه منزلت مثلا شخصی را حیوانی باشد

مثل اسب و شتر وار از خوف دزدان پناه بجای برند و گویند
که خدای تعالی با ماست و نگاه خواهد داشت و گاو جواد را که با ما است
ایا از احوال را از این سخن و به فضیلت معلوم شود حسنیه چون این کفت ما
زود بسیار بخندید با وجود آنکه او در تعصب بسیار بود و با اهل بیت
در مقام عداوت بود خدای تعالی او را چنان از حسنیه مهربان
گردانیده بود که اگر از طعن مردم نمی‌ترسیدی با این منصب خلافت
و سلطنت برخواستی و بر گرد او گردیدی و دست او بوسیدی
پس روی با برامیم کرد و گفت حیف است این علم که با تست که تو آنستی
که یک مسئله این کنیزک را جواب گوئی ترا خوب است که روزی
هزار بار بر گرد حسنیه بگردانند چنانچه با این علم رسوای عالم گردید
و در مواضع اخبار و نموده که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله انزال
سکینه نمود آنجا که در این آیت که گذشت در مقدمه غار و دیگر در غزای حنین
گردید

که چون لشکر اسلام شکست یافت اول ابوبکر و عثمان و جمعی از صحابه
که داشتند روی بگریز نهادند و رسول را در میان کفار گذاشتند
تا آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و هفتاد و نه نفر از جوانان که ترک
آنحضرت بودند پای شکیبای در دامن صبر کشیدند و دل بر مرگ
نهادند و در ملازمت حضرت امیر المؤمنین از روی جلادت و
مردانگی کوشیدند و روی از حرب مخالفان نمی پیچیدند و از
سر جان گذشته غزاوت می نمودند چنانچه حضرت الله تعالی
در حق ایشان فرمود لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ
حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ
عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ ای ابراهیم چون در روز حنین با حضرت رسول
صلی الله علیه وآله مؤمنان همراه بودند بر مؤمنان و رسول انزال
سکینه شد و در غار چون غیر ابابکر همراه کسی دیگر نبود از مؤمنان

و استادان او را کافر و ساحر و شیعه دشمن کنند یا غیر از اینها از

مذاهب و ملل مختلفه و بدان ای برادر که هر که او را اعتقاد باطل

باشد یکی از این دو صفت اول آنکه اعتقاد خود را حق تصور کنند

و بدان محکم باشند و بر آن بر زبانکه دارند که اعتقاد باطل پس

تلبیس کنند و آنکه حق است بپوشند و مردم را بدان فریفته کنند

و این هر دو صنف در هر زمان باشند اگر در هر چه از تو سؤال کنیم با من

بی مداهنه بگوی و بدانکه من بتوفیق خدای تعالی در دین محمد

امام خود یقین راه برده ام انجا که گفتم و صراط و کوثر را بتحقیق دانسته

ام و اهل بهشت و دوزخ را نیک شناخته ام اما بواسطه چند ماه خلافی

که در میان است و واقع است نفس من در آن متردد است و

بتحقیق در جستجوی آنم که بدبختی بدر رشته بیابم و تو در این عهد

افضلتر من گوشه و مرا اشتغال در مسئله ترا جواب گفتم وی چون شدم

و توقع دارم که [illegible] ست گو ازین قید بیرون
آمدی ای ابراهیم بعد از معرفت الله و معرفت رسول و ائمه بباید
مسلمانان بر صلواة و صوم و زکواة و خمس و جهاد و حج معاملت
و حسب المقدور تقدیم می رسانم و امیدوارم که بدور خلیفه زمان
که امکنت و استطاعت نیز حاصل شود که خمس و زکواة مال خود
بارباب استحقاق رسانم و بعد از آن بتوفیق الله تعالی طریق
تحقیق کعبه معظمه را طی کرده شرایط مناسک حج را بجای آورم
و جهاد که رکنی از عبادات است الحال بر من واجب شد که بدولت
خلیفه زمان با کسی که قصد دین می کند با وی جهاد کنم بدانکه جهاد
بتیغ و سنان بر من واجب نیست الا بسنان لسان و تیغ زبان
جهاد نیست ای ابراهیم بدانکه این جمله مشقتها که در بجا آوردن
عبادت مثل نماز کردن و روزه داشتن در هواهای گرم

داد اگر ول نخواهید که باز خاطر او را برنجانید اگر از دست شما کاری
بر می آید او را بحدیث و کلام الهی جواب مسئلها بگوئید چنانچه بهلول
از جانب هارون شفقت پیش گفت ای شافعی ترا از سر اگر
در میان علی بنشینی و فضیلت نسبت الیس است از آنکه تو
چهار سال در شکم مادر بودی و بعد از رفتن پدر که چهار سال از مادر
متولد شدی و الحال بدین مسئله فتوی میدهی پس تو با بنی صحبت
نسب چرا مخالفت اهل بیت میکنی ای شافعی بر جمیع خلایق واضحست
که تو مرتدی چرا که در بدایت کار بر طریق اهل بیت بودی و خود را
یکی از بندگان و چاکران ایشان می‌دانستی و همچون ابوحنیفه از
رهگذر می گفت او با اهل بیت رفته رفته خود را بدینجا رسانیدی
و بقیاس غلط در رای باطل و سخط اعتبار هیچ روزه او نبارا از دل
اختیار کردی و ترا نیز آرزوی امامت و پیشوائی خلق بلند
بابقیه

ابا حنیفه لعین که او تابع شیطان و شیطان تابع او بود و در رفیق او شدید با

در طریق ضلال بی نسب نیران لیس ثقفی از غایت خجالت

سر در زیر افکند نه قوت جواب داشت و نه مجال خطاب دیگر باره

حسن بن نجعه ابراهیم شد و گفت ای ابراهیم لجوری که ابو بکر تصدی

امر خلافت شد تا غایت بغیر از علی ابن ابی طالب و صحابه بزرگوار

او بحجت و دلیل کرامت غیرات آن گروه بی ایمان لاشه بزادر

میان خلایق نزنند و با اعتبار حسنند و ایشان از خجالت سرها

در زیر افکندند و مجال جواب و نه خطاب ندانستند و از آن روز

تا امروز که اکثر اعدای دین و دولت و ظالمان بر کین هر کس را

از اهل ایمان زهره و یارای آن نیست که اظهار مذهب حق و طریق

مستقیم اهل بیت علیهم السلم نمایند و الزام اعدای آل محمد

بدین وجه که امروز بدولت خلیفه زمان میسر شد که همه را

درویش افکنده دیده واز افغان درد و در شقتند ایمان خود شرمانده اید

ای ابراهیم بگوی که پیغمبری چه صورتیست که از بچشم توان دید یا معنی است

که در صورت نباشد که جز اهل کشف آن را مشاهده نتوانند کرد

بمن بگوی که چرا پیغمبر را خدای تعالی میفرستد و هر گاه که

پیغمبر از دنیا برود معنی نبوت که پیغمبری باشد همچنین از وجود او

باطل و غایب شود یا آنکه آن پیغمبری باشد تا وقتی که پیغمبر دیگر پدید شود

آیا در دنیا هیچ امامی است که احیای دین پیغمبری کند بیا ای ابراهیم

بحق خدای که جواب مرا بگوی که هیچ شنیده که از پیغمبر وصیت

چهار هزار پیغمبر رسل و اولو العزم یا آنکه وصی تعیین کرده باشد از

عالم رفته باشد ابراهیم گفت نه چنین گفت ای ابراهیم آیا پیغمبر

بحکم الهی بود یا خود وصی و خلیفه تعیین می نمود ابراهیم گفت بحکم

وصی بحکم خدا بود حسنیه گفت ای ابراهیم روا داری که پیغمبر

صلی الله علیه وآله برافضل انبیا و رسل بود خدای تعالی برای وی وحفظ
دین وی وصی تعیین نکرده باشد چون تواند بود که پیغمبر صلی الله علیه وآله پی
وصیت از عالم فنا بعالم بقا رحلت کرده باشد واز برای دین وامت خود
وصی وخلیفه تعیین نکرده باشد زهی گمراهان جاهل که شما گوئید ای ابراهیم پیغمبر
باید که خطا کند وسهو وغلط کند وهزال ودروغ گوی بود ریا انکه دین ود
دلیل وحجتی از خدای تعالی می باید وبگو که میثاقی که خدا از پیغمبر صلی الله
علیه وآله ستانده است چه چیز است وچه چیز ایشان را فرموده وچه گونه
باشد عهد میان خدا و پیغمبر واین معنی در قرآن مذکور است وا شناسی
دارد یا اینها همه افسانه است بگو تا ما نیز این بارهای گران از دوش خود
برداریم وآسوده شویم ونکته چند بهم نکوهم هر وقت خواهند پیغمبری
بسازند وهر کرا دل ایشان خواهد امام کنند ای ابراهیم حالا بگوی که
امامت چه چیز است وکدام است وامامتی که ابراهیم خلیل علیه السلام را

داده بودند بدانکه در قسمت یکی امامت متقیان و دیگری امامت اهل

دوزخ یعنی آنهایی که مردم را خواهند بجهنم بگو که زنت نهایی امام متقیان

کدامست و چه چیزاست و امام مسلمانان باید که از نسل ابراهیم خلیل باشد

و آبا و اجداد وی بزرگ و شریف باشند و هرگز بت نپرستیده باشند

و با طهارت مولود بوده در درستی ایمان و نور علم و قوت نفس و معرفت ائمه

و معرفت اسرار عرش و احکام شرعی و آداب و اخلاق پسندیده و علم و

زریدن و ملازمت نمودن اطاعت و اکرام و حلم و سخی و شجاعت

و عصمت و طهارت و زهارت و حکمت و منتقم بودن بر کافران

و ظالمان و منافقان و جباران و بزرگ و گرامی بودن بر پرهیزکاران

و متقیان و با رفق و مدارا و خوش دل بودن و نفقه کردن از اداء

خدای آنچه ملک او باشد و اشکالات قرآنی و تحقیقات قرآنی

باید نیکو داشتن و پیوسته با مسکینان صحبت داشتن و از گذشته و آینده خبر دادن

داده خدا و رسول را و خدا و رسول او را دوست داشتن و چندین آیه

از قرآن در حق او نازل شده باشد و بزعم موافق و مخالف چندین

از احادیث صحیح صریح پیغمبر در حق او فرموده باشد که مخالفان ناقل آنند

و در کتب ایشان مذکور است و در جمیع وقایع از نوع کفر و زندقه و لشکرهای

عظیم منفعه باشد و یک حضرت او را رسول خدا با عبارت جان داشتن برابر

کرده باشد و بزعم مخالفان و حق پیغمبر او ابن عم وی و برادر وی و پیغمبر او را

نور چشم خود خوانده باشد او با چنین کسی با بابت اولاد نسب یافته باشد یا آنکه

امام باید که بعد از چهل سال از کسب بت پرستی کرده باشد گوشت و کبوتر

و خون وی پرورده شده باشد از گوشت خوک و مدت مدید دارای

عبودیت لات و عزی را طی کرده اظهار ایمان نماید و در

بالای منبر از جواب یکی خبر گردد و بیشتر اوقات بی بسه

فریشه دیگر این فریشه و خیال طی اوقات گذرانیده باشد دیگر

در زمان جاهلیت هر روز بر مائده عبدالله جد عمال منادی زند

آنگه مردم جمع شوند و طعام خورند پس مانده و پس خورده ایشان را

زهر در قوم نمایند و در ایام خلافت نیز از خب علی مدار کنند هنده

و مردم الکی روند ست ری کردند ای ابراهیم کی روا بود آیا

که همچنین بسی یار سعد عمال خلفا ان مقدم دارند و او را ابعد از رسول صلی الله

علیه و آله بر هم فائق چند خلیفه رسول قائم مقام وی را انند و ایشان

ثواب این عند الله خواهند با وجود عدم استحقاق که ایشان به فضیلت باشند

ای ابراهیم بدان که از این امام که تعریف کردم کدام یک با امامت

و وصایت سزاوارتر اند ابراهیم گفت ای حضرت ما را نکر فرض بدان اهل

بیت رسول صلی الله علیه و آله بستیم و آنچه در حق امیر علی ابن ابی طالب

علیه السلم می‌گویی بر ما ثابت است زیاده از آنچه عقول البشر ادراک

آن تواند کرد و لیکن در خلافت ابو بکر اجماع کردند و رسول صلی الله علیه و آله

فرمود

زیرا لا تجمع امتی علی خطأ یعنی در هر امری که امت اجماع نمایند ثواب
خواهد بود حسینه گفت ای ابراهیم بدان خدای که آفرید و هست کار
جمیع خلق آنست که راست بگوی که در تفسیر شما واقعست که در حج الو
داع رسول خدا در غدیر خم فرود آمد با مر حضرت رب العالمین و این آیت
بدو نازل شده بود که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
بعد از آنکه خلیفه شد از رسانیدن و الله یعصمک من الناس نازل
شد بعد از آن دست علی ابن ابی طالب را گرفت و بر منبری که از جهاز
شتر ساخته بودند برآورد و گفت من کنت مولاه فهذا علی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله والعن من ظلمه بعد از آن این آیت نازل شد
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم
الاسلام دینا بگوی ای ابراهیم ترا بخدا الوکند دادم تا ملاعنه

کفت پس چون مستند می شوی با جماع هارون بخندید ابراهیم سر

در زیر افکند حنیفه کفت ای ابراهیم چند سر شوم خود را در زیر اندازی

آخر نه تو را اعلم علما و مدرس این قوم میکویند آخر یک مسئله مرا جواب

بکوی هارون این را از حنیفه می شنید و بر سم میشنود اما حق تعالی حنیفه را

در دل هارون شیرین کرده بود که میخواست با تاج و تخت بر کرد بر حنیفه

بکردد دیکربار حنیفه کفت ای ابراهیم از نصوص در کذشتیم و حکم خدا و دین

رسول را بیک جانب نهادیم بکو حال که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت

شد یا اجماع جمیع امت ابراهیم متفکر شد که اکر بکفت اجماع

جمیع امت دروغ کفته باشد چرا که اهل یک شهر بلکه یک محله اتفاق

نکرده بودند الا چند نفر از منافقان و دنیا جویان که کمر عداوت اهل

البیت را بر میان بسته بودند و بدل مروانی پس ابراهیم کفت ای

حنیفه خواص امت از اهل حل و عقد اتفاق کردند که در این

دلیل

[illegible]

دل نسب بسب بمکالمات از دیگران حسنیه گفت ای ابراهیم و ای ابا یوسف
و ای شافعی و ای علمای دیگر از شما سوال میکنم در حضور خلیفه زمان راست
بگوئید که بعد از ابابکر که منازع فیه است اعلم و افضل و اقدم از
جمیع اصحاب کیان بودند در فضیلت ایشان بر جمیع عالمیان ثابت
بود گفتند علی و عباس و عمر بن خطاب و حسن و حسین و طلحه و زبیر و
عبدالله ابن عباس و عبدالله مسعود و سلمان و ابا ذر و مقداد اسود و عمار
یاسر و جابر انصاری و ابو ایوب انصاری و ابی بن کعب و سعد بن عباده
حسنیه گفت ای خلیفه زمان بحق آن کسی که بر جای او نشسته سوال کن
ازین علمای زمان که اینجا حاضرند که علی و عباس و جمیع انهای که
از اکابر و اعاظم بنی هاشم اند با ابابکر بیعت کردند یا نه ها
رون متوجه علما شد و پرسید همه یکبار سر در زیر افکندند شافعی
سر برآورد و گفت چرا سرها در زیر افکنده اید بگوئید الله اخبار ما نمی

رسیده است ابویوسف گفت ظاهر نیست که خلاف ورشمار بحث
از چه بر ابو حنیفه گفت ای برادر مهتر در مرتد آنچه واقع شده
من بیان آن بکنم هر چند تصدیق قول من نکنید باز آن گفت بگوی
ای حنیفه که سخنان تو همه دلیل برست گفت بدانید که در حالتی
که علی ابن ابی طالب فضل بن عباس و جمعی از بنی هاشم و اصحاب
رسول که در فوت آنحضرت چون بتکفین و تجهیز و غسل دادن رسول
خدا مشغول بودند و اکثر از منافقان جمعی بر در سقیفه بنی ساعده
نشسته پیغمبر خود را گذاشته و بکفن و دفن و نماز وی نیامدند
داز برای خلافت منت رغبت کردند چون خبر بانصار رسید که جمعی
کثیر از اصحاب سقیفه جمع شده و تعیین خلیفه مینمایند جمعی از
انصار نیز گفته شدند و سخن در میان ایشان آن بلا کشیده و بود
گاهی ابوبکر لعمر بگفت که دست دراز کن تا ترا بیعت کنم دگاهی

عمر با ابوبکر بگفت که دست دراز کنی تا با تو بیعت کنم و گاهی سالم
مولای حذیفه را القلیف کردندی و گاهی دیگر ابو عبیده را گفتندی
تا بعد از منازعت بسیار انصاریان گفتندی سعد عباده را
که برای انشان بو دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم و سعد درین باب
مضایقه بسیار میکرد و تجویز خلافت نمیکرد تا آنکه بعد از مبالغه بسیار
که انصاریان نمودند سعد راضی شد و قیس بن سعد چون دید پدرش
بامر خلافت راضی شد برخواست و شمشیر برهنه کرد و بر سر پدر
آمد و گفت چه مزیت است ترا بر علی ابن ابی طالب که در غدیر
خم رسول خدا بحکم الهی دست وی بگرفت و دیر از شما حاکم و امام
ساخت و همه راضی شدید و قبول کردید و با وی بیعت
کردید و تهنیت بتو گفتید این زمان خلاف مینمایید فردا
فیامت جواب چه خواهید گفت شرم از رسول خدا ندارید

که اندور تن مبارک آنحضرت بخاک واصل گشته که بغیر شماتت
ز شما دعوی خلافت او نمینماید و امر الهی را منظور نمیدارند و الا
ای پدر بزرگ این معامله کنی و اگر نه سرت را با این شمشیر جدا سازم و بر تخت
این که همچو تو منافقی را که دعوی جانشینی رسول خدا کنی بکشم
ببهشت می روم و تو بدوزخ پس سعد بن عباده که این سخنان را
از پسر شنیده دانست که آنچه میگوید حق و صدق است پشیمان شده
استغفار کرد و انصاریان دیگر را تکلیف میکردند عمر بن خطاب
علیه اللعنة والعذاب برخواست و گفت هرگز نمیشود که در کس طلب
امر خلافت شوند شمشیر کشید و بر سر ابابکر رفت که دستت ای ابابکر
دراز کن تا با تو بیعت کنیم و همان جا با ابابکر بیعت کرد بعد از
ابوعبیده بیعت کرد و اهل ضلالت دو دو می آمدند و بیعت
می کردند تا قریب به بیست نفر شدند بعد از عمر لعین شمشیر کشیده

بر سر یک یک از اصحاب میرفت و جبر او قهر ایشان را می آورد

تا بیعت کردند تا سه روز بدین عنوان بود و بعد از سه روز متوجه رسول

خدا شدند و خواستند که رسول صلی الله علیه و آله را بیرون آورده بروی

نماز کنند و امیر المؤمنین علیه السلام چوبه بر دست گرفت که هر دو سرش در

آهن بود و بر سر قبر آنحضرت ایستاده و روی کرده یاد کرد که هر که مرتکب این

امر شوید و اگر نه شما را همه بقتل رسانم پس معویه علیه اللعنه روی با دیگر

کرد که ترک این مسئله کنیم که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که روزی

برادرم علی علیه السلام بر سر قبر من ایستاده باشد و عمامه سرخ بر سر بسته

و بدین صفت چوبه در دست گرفته اگر از شرق تا مغرب بروی حمله

کنند غالب نشوند و باذن خدا همه را بقتل رساند چون این سخن

از معویه شنیدند ترک این مسئله کردند و در مسجد رسول صلی الله علیه و آله

قرار گرفتند و علی ابن ابی طالب و جمعی که با آنحضرت بودند در مقابل

آمده گفت دیگر وحی دالّه نخفه و حضرت حجتها گرفته شروع از بلاغت
اصحاب سبب ضلالت ناب کردند که پیغمبر خود را گذاشتند تجهیز و دفن
حاضر نشدند و در سقیفه جمع شدند و حکم الهی را و امر پیغمبر را پس پشت
گذاشتند و بمشورت چند فاسق خلیفه از برای رسول التعیین نمودند
و درین حال عثمان ابن عفّان با بنی امیّه و عبدالرحمن ابن عوف
با بنی زهره بیامدند و عمر و ابو عبیده برخواستند که ای بنی
امیّه بیایید و بیعت کنید ایشان بیامدند و با ابو بکر بیعت کردند
و ایشان جمعی بودند که با علی ابن ابی طالب کمال عداوت داشتند
و در حال حیوة حضرت رسول شهر تا تمام داشتند پس عمر با
جمعی کثیر بیامدند و در برابر حضرت مرتضی علی علیه السلام ایستادند
که همه مردمان بیعت کردند تو نیز بیعت کن زبیر برخواست و دست
بر قبضه شمشیر نهاده گفت و یکی از ابن الخطاب مسلمانان الا به

که برادر و ابن عم رسول پیغمبر بیعت نکنی و علی الرغم عباس

و سایر بنی هاشم و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به بیعت ابابکر اتفاق کرده

از ازل است دلالت نکنی ترا باین امر چه نسبت است با آنکه خویشان رسول

الله حاضر شدند و جمیع شرایط خلافت و امامت در و موجود است

زبیر قصد آن کرد که شمشیر بر عمر علیه اللعنة و العذاب فرود آورد و عمر

سگ فریاد بر آورد که علیکم الکلب سلمه از عقب زبیر در آمد دست

بزد و شمشیر از دو ربود عمر شمشیر از دست سلمه بستد و بشکست پس بنی

هاشم دست بر قبضهای شمشیر کرده برخواستند و حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام ایشان را منع کرد و آهسته بایشان گفت که حکم آلهی نیست که

شما شمشیر از غلاف بیرون آورید و ما را غیر از صبر چاره نیست

پس آنحضرت دید که منافقان امت بعضی باختیار و بعضی جبراً

قهراً بیعت کردند روی با ابی بکر و عمر کرد و گفت ای یاران می گفت

که شما کردید والی ال دانستید که فردای قیامت پیش رسول خدا چه
حجت آرید بخدای تعالی سوکند میدهم کسی را که روز غدیر خم از رسول
خدا صلی الله علیه وآله شنیده باشد که من کنت مولاه فهذا علی مولاه
برخیزد وگواهی دهد از آنچه از رسول خدا شنیده باشد روایت کنند که
از میان انصار دوازده کس برخاستند وگواهی دادند از آنها که با ابوبکر بیعت
کرده بودند ابابکر لعین بترسید که مبادا با علی بیعت کنند مجلس را بر هم
زده برخاست وخلایق را پراکنده گردانید ودر روز دیگر دوازده کس از
اصحاب برخاستند وگفتند چون ابوبکر لعین بر منبر رود او را از منبر
بزیر کشیم بعضی از ایشان گفتند این اندیشه کردن تا با امیرالمؤمنین علیه السلام
مشورت نکنیم همه بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند وگفتند یا امیر
المؤمنین حق خویش را وپیش این منافقان گذاشتی رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که علی مع الحق والحق معه بدانکه قصه کرده ایم که ابوبکر از منبر

آمد

آوریم و نزد تو بحضرت آمدیم تا آنچه صلاح باشد بفرمای و

وا جمع سلمان فارسی • و خالد • و سعید • و ابوذر غفاری • و مقداد

اسود • و عمار یاسر • و چند تن دیگر بودند و این جمعیت از تابعان

آنحضرت بودند آنحضرت فرمود که اگر چنین کنید شمشیرها کشیده قصد

قتل شما نمایند و بنی هاشم با شما اتفاق کنند و بنا بر آن دفع باید

کرد و رسول خدا مرا از این خبر داده است و می گفته است که یا

علی از من بمنزله هارون از موسی چنانکه بنی اسرائیل بعد از موسی برادرش را

ترک کرده گوساله را اختیار کردند همچنین ترا بگذارند و دیگری را

اختیار کنند و مرا این خبر فرموده و گفته است با کفار جهاد مکن و اگر نه

شمشیرها کشیده شود و اسلام نا پدید گردد زنهار که خود را نگاه

داری و در خانه صبر و قرار گیری که امر الهی چنین است تا از زمانی که مظلوم

بمیری چنین رسول از دار فنا بقا رفته نشستم و بدفن وی مشغول شدم

چون آزان به پر رخم میانه امت مخالفت دیدم بر جمیع امت
حجت گرفتم اجابت نکردند مگر اندک مردمی تا سه نوبت حجت
گرفتم تا ایشان را الزام حجتی باشد پس چون روز آدینه شد جمیع اصحاب
که بر گرد منبر حضرت رسول صلی الله علیه وآله جمع آمدند این دوازده کس
هر کدام فضلی از احادیث سید مختار فرو خواندند و از فضایل
امیر المؤمنین علی علیه السلام یاد کردند و ابوبکر را از آن امر ملامت کردند
و از خدای بترسانیدند ابوبکر چون حجتهای ایشان را بشنید فروماند
و هیچ جواب نگفت بغیر از آنکه گفت اقیلونی فلست بخیرکم و
علی فیکم یعنی چرا واگذاشته کردید بیعت مرا نه بهتر شمایم و عمر علیه اللعنة
چون از ابابکر این بشنید گفت ای خسیس لئیم تو که طاقت
اینها نداری از منبر فرود آی و ابوبکر را پائین کرد تا چهار روز بر منبر
نیامد بعد از آن لشکرها جمع نمود عمر علیه اللعنة در پیش افتاد توجه
کرد

صدا شدند امیرالمؤمنین با خاصی اصحاب در مسجد گرا[م]

صلی الله علیه و آله شدند و امیرالمؤمنین بر در مسجد رسول نشسته بود
عمر رو با جمعی به آنحضرت کرد و گفت که اگر کسی از شما امروز سخنی بگوید
سرا[و] را اعلام دارم خالد بن سعید قد راست کرده گفت یا ابن الحبشیه که
الحبشیه ما را از شمشیرهای خود میترسانی و با این لشکر منافقین که جمع
کرده تهدید میدهی بخدا که شمشیرهای ما تیزتر و قوّت ما از شما
بیشتر است و حضرت امیر که حجت خداست با ما است اگر نه اطاعت
او واجب بود شمشیرها کشیده و یکی را زنده نمی گذاشتیم پس سلمان
فارسی بر پای خواست گفت والله که از رسول خدا شنیدم بهر دو
گوش خود و نه کر باد اگر که وقتی ابن عم تو نشسته باشد در مسجد من با جمعی
اندک از یاران خود ناگاه جمعی از سگان جهنم بروی بیابند
در قصد قتل وی و یاران وی می بند من هیچ شک ندارم که سگان

[illegible]

جهنم شتابید عمر علیه اللعنه شمشیر کشید و قصد سلمان کرد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام متوجه شده گریبان عمر را گرفت و پیش خود کشیده
چنان باز پس انداخت که شمشیر از دستش پرید و دستار از سرش
بیفتاد و در میان مردم خجل گردید ابو بکر با جمعی برخواستند و عمر را
بنشانیدند امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا ابن الصهاک الحبشیه
لولا کتاب من الله سبق و عهد من رسول الله الی آخر الحدیث الخ
الحضرت یاران خود را گفت رحمت خدای بر شما باد پس عمر خطاب
با لشکر بسیار گرد مدینه می گشتند و یکیک از مردمانی که ابا بکر را
خلافت می کردند بطلب و جبرا قهرا بیعت می گرفت بهرکجا
جمعی در خانها پنهان بودند آتش زده بیرون می آوردند و بیعت می ستاندند
و بعضی را القصه می زدند تا مدت سه ماه و چیزی غوغای خلافت
در شهر رعیت در میان بود تا آخر طلب علی ابن ابی طالب رفتند
والد

ولکه رت ذره این ادعاها نت لبتبید زنان ریزند
و قیس این سه که از بیعت ابکر با صحابه سخن اباکردند حالد
ابن ولید را علیه اللعنه بر ایشان فرستاده و آن مؤمنان را در میان
نماز با ده هزار کس بقتل رسانیدند و اموال ایشان را غارت کردند
و اهل و عیال و فرزندان ایشان را اسیر کردند ای ابراهیم پس چگونه
اجماع باشد چرا یزید و معویه و باقی بنی امیه که کافران
لعین و بغدادن بی دینند امام نباشند و حال آنکه اکثر مردم
که با ایشان بیعت کردند با بنی امیه نیز بیعت کردند پس باین تقدیر
معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند و هیچکس را شک نبود
در کفر ایشان پس آنکس که امامت امامان باشند که فرزندان رسول
خدا را برده باشند و اهل بیت او را اسیر شتران نشانده باشند
ای ابراهیم چون عثمان کشته شد جمیع امت از طرف و اکناف

و احکام کتابها نوشتند و مردم را بر قتل وی تحریص کردند و از شهر

قریب هیچ هزار کس از ظلم او بشکایت آمدند و یکبار جمله اتفاق نمودند

در دیر القتل رسانیدند با قبح وجوه و مدت چند روز ریسمان

در پای او بسته چون سگ مرده در کوچهای مدینه میکشیدند

و گروه گروه از نسل نان لکد بر سر وی میزدند و از ظلم وی شکایت

می کردند ای ابراهیم با آنکه عمر ابن خطاب و خالد بن ولید و جمعی از

منافقان بنی امیه با علی ابن ابی طالب عداوت میکردند این هم

ف دو فعل قبیح کردند و هر از مؤمن دیگر را بقتل رسانیدند

و چندین هزار خلق را بطریق ناحق خود در آوردند که گناه

جمیع آنها بر گردن ایشان لازم شده ای ابراهیم از اول دنیا تا

آخر دنیا هیچ امتی با پیغمبر خود یا امام خود این چنین کاری نکردند

آیا خدا روا دارد که تو بواسطه یک نفس خود ایشان که ابوبکر و عمر

دادی

و گاهی سعد عباده را اراده خلیفه خود می نمودند و بابکر فریفتند

و آنکه خدا و رسول فرموده بودند منظور نمیداشتند ای ابراهیم بدانکه

این ذکر کرده اند که چند نفرت مخالفت و محاربت و عداوت ایشان

نسبت بیکدیگر تابعیت مشاهده نموده اند طایفه اول حضرت امیر المومنین علی

و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و سیده النسا علیها السلم و سلمان فارسی

و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و ابو ذر غفاری و مقداد اسود و جابر بن عبد الله انصاری

و سایر متعلقان آنحضرت شد که از اول عمر و آخر عمر در خدمت حضرت

رسالت پناه محمدی و در خدمت ائمه اثنی عشر علیهم السلام بسر می بردند و

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق هر یک از اینها آیه و حدیثی فرموده

و بعضی را اهل بیت گفته و در باب هر یک او گواهی داده منقبتها فرموده

و خدا بر عصمت اهل بیت گواهی داده ای ابراهیم اینکه گویند از طریق

رسول الله و عبادت آنحضرت از فرایض و نوافل و اخبار در جهت م

عمر بقول ایشان نمودن اولی و انسب است و اعتبار ایشان نزد خدای
تعالی بیشتر است یا آنکه تصدیق نمودن و اعتماد کردن بر قول ابابکر و عثمان
و عایشه و حفصه و عبدالله زبیر و طلحه و بنی امیه که امامان و خلفای حق
شمایند کدام ازین دو قول معتبر است بگوی ای ابراهیم و خلیفه خلافت
این دو طایفه بر جمیع امت ظاهر است از روز وفات رسول صلی الله علیه
و آله این دو طایفه قصد قتل دو طایفه یکدیگر دارند این زمان بگوی که ازین
دو طایفه کدام بر حق اند و کدام بر باطل پس ابراهیم مانند خری که در
گل افتاده باشد حیران و مضطر فرو ماند و طاقت جواب گفتن
نداشت پس هارون بر شقیق و گفت ای ناظر دشمن خدا و رسول
چرا جواب این کنیزک نمی گوئی آخر چه وجه ترا برین کرسی زرین
نشانده اند که تو اینهمه لاف محبت عثمان و ابابکر میزنی و بندگان
خدا را از راه حق باز داشته و باید این علم تو با سفلست فلهی

روند اخر نه این کرکسیت که بهای وی بهای حیوانی برابر است حیف
آن علم کتاب و کلام که تو خوانده که همه بر تو حرام باد ابراهیم سر در زیر
افکنده بود و فکر میکرد که اگر بگویم که طریق اهل بیت باطل است
دروغ گفته باشم و اگر بگویم که طریق مخالفان باطلست باعث بطلان
مذهب من شود القصه فرو مانده بود و جواب نمیتوانست گفت پس
هارون چون ابراهیم علیه اللعنه را بدان حال دید گفت ای حنیفه ابراهیم و
جمیع اهل سنت این مجلس بر گرد سر تو بگردند مرا بگوی که این علم را از
کجا آوردی حنیفه گفت علم من بتوفیق رب العزه است که در چنین روزی
در حضور چون تو خلیفه در جواب منکران اهل البیت قیام نمایم ها
رون گفت ای حنیفه استاد تو درین علوم که بود حنیفه گفت
خلیفه زمان پوشیده نماند که من لیس هیچ سالکی رسیده ام خواجه
من مرا بخدم امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرستاد که در خدمت

ملازمان و بندگان آن عتبه علیه باشم و شرایط طهارت و قواعد عبادت
بیاموزم چون مدتی در آن حرم محترم بماندم و بخدمت کاری قیام
نمودم بطریق طهارت و تقوی و نماز و روزه اطلاع یافتم و بدان قیام
مینمودم تا آنکه مدت هفت سال از عمر من بگذشت بگرد حضرت امام
بحرم محترم و آب و طهر طلب نمود اتفاقا آنکس که آنجا خدمت میکرد رجوع بود
حاضر نبودم دلیری نمودم فی الحال رو دیدم و آب را برداشته بخدمت
آنحضرت بردم چون چشم مبارک آنحضرت بر من افتاد از من سوال کرد
که تو چه کسی گفتم من ملازم فلانم و مدتی شد که درین حرم محترم طریق
خدمت بتقدیم میرسانم از من سوال کرد که نماز کردن میدانی گفتم
بلی یا مولا از هر چیز سوال کرد جواب گفتم گفت طریق طهارت و وضو
ساختن میدانی گفتم بلی و سوالات آنحضرت را جواب دادم آنحضرت
را گفت تمام واقع شد و تعجب نمود و کیفیت حال مرا از ملازمان معلوم نمود

فلان

ملازمان کیفیت را بعرض رسانیدند و در ساعت کس فرستاده خواجه را
طلبیده و گفت این کنیزک تو بسیار عاقلست او را بمن بفروش خواجه
پس گفت یا ابن رسول الله هزار جان من فدای تو باد کنیزک در ملازمت
تو باشد و من نیز از بندگان و چاکران باشم از آن روز باز خدمت
خاص آنحضرت بر من مقرر شده چون اثر رشد از من ظاهر بود
پیوسته آنحضرت مرا تعلیم دادی و گاهی که نسبت با حضرت بلبری یا
نمیتوانستم با والد و جدهای آنحضرت که انجمن فصاحت و بلاغت
ذات هی دسمان علوم و فضایل را ماهی بودند مطالعه علوم می کردند
چندانکه ببرکت توجه آنحضرت مرا قوت مطالعه حاصل شده
اکثر از کتب دنیا بسیر تحصیل علوم می نمودم و کتابهای مشکل که
علمای اسلام از تحقیق آن عاجز بودند حقیقت آنرا از آن حضرت
معلوم می نمودم تا نایب باب انتهام در اجتهاد آن نمودم که امروز در

مجلس خلیفه زمان حقیقت مذهب خود بر وفق مخالف بیان نمودم

و منقطع شدم هارون گفت ای حسنیه از حضرت جعفر بن محمد علیه السلم

در باب رؤیت چه شنیدی حسنیه گفت شنیدم که لا تدرکه

الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر ابراهیم گفت ای

حسنیه رؤیت از الله تعالی مستحیلست پس چرا موسی علیه السلام که

پیغمبر اولو العزم بود استدعای طلب رؤیت کرد و گفت رب ارنی

انظر الیک این طلب محال از روی جهل بود یا از روی سهو یا

از مکر مذهب تست حسنیه گفت ای ابراهیم طلب رؤیت موسی علیه السلم

از قبیل جبر بود و موسی درین استدعا مجبور بود و شاهد راست

آنکه در حینی که بطور مناجات تشریف میفرمود کس از بنی اسرائیل همراه اختیار

کرد تا با خود ببرد چنانکه قرآن بدان ناطقست که واختار موسی قومه

سبعین رجلا لمیقاتنا بدانکه چون موسی این جماعت را با خود برد

الی

با موسی گفتند که یا موسی از تو استدعا می کنیم که دعا کنی از حضرت الله تعالی
والتماس نمای که سخن خود را بگوش ما برساند مع که تو با خدای راز حاجت کنی موسی
بنابر تکلیف قوم واستدعای ایشان حاجت طلب کرد که الله تعالی کلام خود را
بگوش ایشان برساند خدای تعالی اجابت فرمود چون موسی از مناجات
فارغ شد ایشان گفت هَلْ سَمِعْتُمْ كَلَامَ رَبِّكُمْ از ایشان پرسید
پرسید که شنیدند کلام پروردگار خود را ایشان گفتند شنیدیم
کلامی را اما نمیدانیم که کلام الله تعالی بود یا کلام شیطان ما
باور نداریم تا نه بینیم الله تعالی را آشکارا چنانکه خدای تعالی خبر داد
که قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ
الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ یعنی گفتند قوم موسی که ایمان نیاریم
بتو تا نه بینیم خدا را آشکارا پس صاعقه گرفت ایشان را از ظلمی که کردند
ایشان یعنی طلب رؤیت پس موسی گفت اَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ

السفهاء منا یعنی مارا هلاک کنی با کچه سفیهان کردند یعنی طلب دیدار

پس ای ابراهیم اگر قوم موسی در طلب رؤیت مصیب بودندی در رؤیت

ممکن بودی الله تعالی الصاعقه گرفتار نکردی واگر موسی در طلب

رؤیت بناشایسته بودی بایستی که موسی نیز بصاعقه سوختی ابراهیم

گفت ای حنیفه بعد از انکه موسی طلب رؤیت جهت قوم خود کرد

بعد از سوختن و هلاک شدن چرا گفت تبت الیک حنیفه گفت

ای ابراهیم موسی سؤال پیش از دستوری کرد ادای آن بود که دستوری

خواستی و بعد از ان سؤال کردی و ان عدم دستوری نه صغیره بود و نه

کبیره اما انکه رفعت و منزلت رسل است جهت ترک ادب

استغفار کنند چرا که ایشان المعصومات اند و برگزیدگان خدا اند

ای ابراهیم میان من و تو بحث رؤیت بود و من مستدل بودم

بر عدم رؤیت تبت الیک در مبحث رؤیت دلیل من است

ولن

دث هد بر قدمای من است ای ابراهیم خدای تعالی با موسی گفت
لن ترانی یعنی مرا هرگز نبینی در دنیا و نه در عقبی چرا که لن لم
برای نفی ابد است گاهی که موسی با وجود تقرب نبوت و اولی
العزمی درکلمت شنوانست دیدن پس غیر نبی و حکیم چگونه تواند
دیدن ای ابراهیم بدانکه صحت رؤیت مشروطست به شرط اول
سلامتی حاسهٔ بصر ه دوم صحت رؤیت مرئی سیم عدم حجاب
و این مرد این همه شرایط حاصلست اگر دیدنی بودی بایستی
که در دنیا مرئی شدی و چنین مرئی نمیشود دلیلست که رؤیت او محالست
دیگر نیز اگر رؤیت بالله تعالی جایز بودی جسم بودی یا جوهر
یا عرض حالت آنکه این اشیا حادث اند و او قدیم است
ای ابراهیم بدانکه لابدست که همه چیز که مرئی تو او را با کیفیتی
توان دید و ذات الکیف محدث باشد و نیز هرچه او را

ببینند باید که در برابر بیننده باشد و واجب الوجود در مکان
و جهت نیست پس دیدن وی محال بود بی شک ابراهیم گفت چه
گوئی در آیه وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ
حسنه گفت ای ابراهیم یعنی الی رحمة ربها ناظرة یعنی رحمت خدای
و نعمت او نگرنده باشند و مضاف محذوف است و مثل این در
قرآن بسیارست دیگر آنکه نظر کردن از حدقه باشد و این بر خدای تعالی
روا نیست چه حدقه جسم است ۵ دیگر بدانکه هر جا که لفظ نظر یابی
شود دیدن را لازم ندارد چنانکه عرب گوید نَظَرْتُ إِلَى الهِلَالِ
فَلَمْ أَرَهُ یعنی بماه نگاه کردم و ندیدم و اگر نظر بمعنی رؤیت
بودی سخن متناقض بودی ابراهیم گفت ای حسنه چه گوئی در معنی این
آیه فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ حسنه گفت بدانکه لقا بدو
بود در معنی بد و نیک شما که خصم اند دیدن در حق بلکه خدای تعالی

اد[illegible]

روایت دیگر آنکه اگر لقا بمعنی دیدار بودی خدای تعالی

منافقان را اثبات کرده است فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ

إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ یعنی نفاق در دلهای ایشان خواهد بود تا روزی

که ایشان بخدا رسند و باتفاق جمیع مذاهب منافقان را دیدار خدا

نخواهد بود پس معلوم شد که هرکجا در قرآن ذکر لقاست مراد از آن

دیدار نیست اگر در حق مؤمنانست ثواب خدای و رحمت ویست

و اگر در حق کافران و منافقانست مراد خشم خدای و عذاب

ویست چنانکه میفرماید وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ

رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ درین آیت بمعنی رحمت است و این آیت

شاهد آنست که فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ

و اینجا لقای آخرت عرض ثواب خدا است ای ارائهم بلائکه

اگر رؤیت در دنیا ممکن نبودی و در آخرت عکس بودی فلانی را
در جواب موسی و قوم موسی بگفتی که من ترا نه بواسطه آنکه لن از
برای نفی مطلق است جواب را بنوعی میگفت که یعنی در دنیا مرا
نمی بینی ولیکن در آخرت خواهی دید چون حضرت سخن بدینجا رسانید
هارون او را منقطع کرده گفت ای حضرت مولای تو جعفر بن محمد
بچه دلیل قوم ما را از شیعه ترغیب کرده بمتعه و آنرا جایز
دانسته بنا بر آنکه خدای میفرماید که فما استمتعتم
به منهن فاتوهن اجورهن فریضة یعنی آنکه متعه کنید
از زنان بدهید مهرهای ایشان را بر خلیفه زنان واضح باشد که
جمیع مفسران و علما متفقند که مراد نکاح متعه است اما هم
گفته اند این آیه منسوخ است در میان اهل سنت و جماعت و اما
بعضی گفته اند که در بدایت اسلام مدتی حلال بود و بعد از آن

و اما

حرام شد و بعضی گفته‌اند که در فتح مکه حرام شد حجت بکف ای
ابراهیم هرچه میگوی از روی تعصب است چرا که علمای شما در این باب
اخبار مختلف و مضطرب روایت کرده اند مختلفون اللفظ وا
لمعنی ینقض بعضه بعضا بدان ای ابراهیم هر آیتی که منسوخ شد
ناسخی دارد و اگر کسی از شما سوال کند که ناسخ آیه متعه کدا است
چه میگوید ابراهیم ع جبر شد و گفت منع عمر یک ما را بسند است
که اگر این آیت منسوخ نبودی رسول الله از آن منع نکردی حجت بکفت
ای ابراهیم دلیل روشن و برهان مبین بر حلیت متعه و عدم نسخ
از منع عمر است علیه اللعنه چرا که اگر متعه در عند الله و در عند الرسول
منسوخ و حرام می شد البته روزی که عمر علیه اللعنه منع از آن مینمود بسبب
متمسک بآیات یا بال حدیث می شد و از اسندی می ساخت
و می گفت که خدای در تحریم متعه چنین فرموده یا اگر رسول الله بدین

حدیث منع فرموده اما آن خبیث از پیش خود منع کرده چنانکه گفت
مُتعَتانِ کانَتا مُحَلَّلَتَینِ عَلی عَهدِ رَسولِ اللهِ صَلَّی الله
علیه وآله وَاَنا اُحَرِّمُهُما وَاُعاقِبُ عَلَیهِما مُتعَةُ الحَجِّ ومُتعَةُ
النِّساءِ یعنی دو متعه در زمان رسول حلال بود و من حرام میکنم یکی
متعهٔ حج دیگری متعهٔ زنان و منع عمر بدین عبارت ظاهر است برآنکه
متعه از جانب خدا و رسول منع نبود بلکه مأمور بکردن آن چرا
که از جانب خدا و رسول مأمور بودیم بکردن و بر آن کردش حکمی
واقع نشده و هیچکس نقل نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیمست در احادیث
از اهل البیت علیهم السلام واقع شده بی نهایت است از آنجمله
این حدیث است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که
لَولا اَنَّ عُمَرَ نَهی عَنِ المُتعَةِ ما زَنی اِلّا شَقِیٌّ ای اراهم آنکه
احادیث واخبار در طریق شما وارد است وصحابه بسیار نقل
کرده اند

کرده اند بکویم روایت کرده اند از عمران حصین که کفت

انزلت آیة المتعة فی کتاب الله وفعلنا ها مع رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم ینزل قرآن یحرمها ولم ینه النبی

عنها حتی مات یعنی ایت متعه نازل شد در کتاب خدای وما

کردیم با رسول آن کاررا وهیچ خبر آهین قران نازل نشد در حرمت

ان وپیغمبر منع نکرد مارا ازان تا از دنیا بدر رفت وهم چنین روایت

کرده عبد الله مسعود که بغزو مع رسول الله صلی الله علیه وآله ولیس معنا نساء

فقلنا الا نستخصی فنهانا عن ذلک ورخص لنا ان ننکح المراة

بالثوب الی اجل ثم قرا عبد الله یا ایها الذین امنوا لا تحرموا

طیبات ما احل الله یعنی غزا میکردیم با رسول وزنان با ما نبودند

پس کفتیم یا رسول الله ایا خصی کنیم زنان خود را رسول صلی الله علیه وآله

نهی کرد از خصی کردن زنان خود ورخصت داد مارا که عقد

نکاح متعه کنیم زنان را با مهر تا وقت معین پس عبد الله این آیت خواند

که ای آنهائی که ایمان آورده اید حرام مکردانید طیبات را که

بر شما حلال کرده اند و همچنین روایت است از ابن عمر که سئال عن

عبد الله بن عمر رجل من اهل الشام عن متعة النسآء فقال هی حلال

فقال ان اباک قد نهی عنها فقال ابن عمر ارأیت ان ابی قد نهی

عنها و صنعها رسول الله صلی الله علیه و آله نترک السنة و نتبع قول

ابی مضمون آنکه شخصی که پرسید از اهل شام از عبد الله عمر در حق متعه

زنان که حلال است یا حرام عبد الله عمر گفت که حلالست آن شخص گفت

که پدر تو نهی کرد از آن عبد الله گفت پدر من نهی کرد و حضرت رسول

امر کردند حالا که ما ترک سنت کنیم و متابعت پدر کنیم بدان

ای برادر که اصل کلی در جمیع اشیا اباحتست تا وارد شود از آن

منع دارد منع محتاجست بدلیل و اگر گوئی که مانع عمر است چنانکه مذکور شد

بدانکه

می گوییم که در حال بردن نیست که اگر سند منع او دلیل باشد و
دیگری اجتهاد و این ظاهرست که دلیل نیست نه سمعی و نه عقلی و اگر
منع او از روی اجتهاد باشد لا نسلم که رای اگر اجتهادی که در مقابل
نص الهی و حکم حضرت رسالت پناهی باشد و حال آنکه علی ابن ابی
طالب که بعد منع و قول او حجت است و اجماع اهل بیت و عبد الله
عباس و عمران سعود و سعید بن جبیر و جابر بن عبد الله دلیل در صحت
بر حلیت آن دیگر بدان ای برادر هم که روایت کنند اهل رجال که از
صحابه ها بعیس است از آبا و اجداد که او گفت سبب آن بود که عمر
از متعه زنان منع کرد که عمرو بن حریث زنی را متعه کرد عمر از و
رسید که در حالی که متعه کردی که حاضر بود گفت مادر من و ما در
او عمر گفت انهی عنهما اخشی ان یکون ذی الزنا یعنی مراد از متعه

کردن منع میکنم می ترسم که ان فاسد باشد و همین سخن را مستند
منع خود ساخت و در همان روز منع شد و در روایت دیگر آنست که
عمر خطاب علیه اللعنه نزد خواهرش رفت دید که وی بغسل کردن مشغول
است گفت شوهر نداری و ایام حیض نیست غسل چرا میکنی گفت
متعه ام بنابراین عمر اعراض نموده امر کرد که متعه منسوخ باشد ای ابراهیم
بمجرد آنکه کسی برسد که در عقد از عقود شرعیه ادخال فاسدی کرده جایز
باشد تحریم و ابطال جمیع عقود شرعیه ای ابراهیم اگر کسی بموجب قول
خدا و رسول مخالفت عمر نماید و از بدعت او براند آنکس را رافضی گویند
و تکفیر وی کنند و بقتلش برسانند زهی عناد و تعصب و گمراهی دور بدان
ای ابراهیم که در نقل صحیح واقع شده که روزی عبد الله ابن عباس متوجه
جای بود چون بدر مسجد الحرام رسید ملازمان با وی که عبد الله زبیر با
جمعی کثیر در مسجد حاضر است و در آنوقت عبد الله زبیر دعوی خلافت

کردی در مکه و عبد الله عباس در آخر عمر مکفوف شده بود در ساعت

فرود آمد و متوجه شد چون چشم عبد الله زبیر بروی افتاد در مقام

تعرض شد و گفت جاء و نا اعمی اعمی الله قلبه یحل المتعة یعنی الزنا

المحض یعنی آمد کوری که کور گرداند خدای دل او را حلال می داند

متعه را و حال آنکه زنای محض است عبد الله عباس چون این بشنید خشت

و جلال تغیظ وی کردند و گفت ان الله سلب ابصارنا و سلب بصائرکم

یعنی خدای تعالی چشمهای ما را بستد و عقلهای شما را و گفت والله

لقد انزلت متعة فی کتاب الله و عمل بها علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله

و لم ینه عنها و لم یات بعد رسول الله تحریمها و الدلیل علی

ذلک قول عمر حیث قال متعتان کانتا علی عهد رسول الله

محللتین و انا احرمهما و اعاقب علیهما فقبلنا شهادته و لم نقبل

تحریمه یا عبد الله و انک من متعة فاسئل امک عن بردی

عَوْسَجَةَ یعنی ندای که نازل شد متعه در کتاب خدای عزّ

کرده شد در عهد آنحضرت و رضای آن از آن منع نکرد و بعد از وی رسول صلعم

دیگر نیامد که حرام کند متعه را و دلیل بر این قول عمر است که گفت

متعه که در زمان رسول صلی الله علیه [و آله] حلال بود و من حرام کردم بر شما

و عقاب خواهم کرد بر آن پس گواهی عمر را قبول کردیم اما تحریم او

را قبول نمیکنیم ای عبدالله زبیر بدان بتحقیق که تو از متعه حاصل شده

پس برو بپرس از مادر خود کیفیت بُرد عوسجه را چون عبدالله

زبیر از عبدالله عباس شنید این روایت متغیر شد منفعل گشت حتی بان

ایام حکومت او بود از آن ترسید که بر خواست متعه جرم خود شد

و شمشیر کشید و از روی غضب بر سر مادر آمده پرسید که اَخْبِرِینِی

عَنْ بُرْدَیْ عَوْسَجَةَ یعنی خبر ده مرا از حال برد عوسجه مادرش بیان

گفت که اِنَّ اَبَاکَ کَانَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله وَقَدْ اَهْدَی

لَهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ عَوْسَجَةُ بُرْدَيْنِ فَتَحَظَّاهُ فَمَتَّعَنِي بِمَا فَعَلْتَ
لَكَ وَاَنَّكَ مِنْ مُتْعَتِهِ يعنی پدر تو زبیر با رسول الله و مردی عوسجه نام
دو بُرد یمانی هدیه برسول آورده بود و رسول آنرا به پدرت بخشید
و مادران دو بُرد یمانی متعه کرد و من تو آبستن شدم و تو از متعه چون
حنیفه سخن بدینجا رسانید هارون بسیار خوش آمد که ع آل عباس جدّی
بود و بانگ بر یحیی ابن خالد برزد که ما تا ای ترک نع این امر بودم و
تو رخصت داده مردمان از انکاح متعه و در آخر زمان هارون شایع شد
و در زمان الرشید نیز شایع بود تا آنکه معتصم ملعون آنرا منع کرد
پس حنیفه گفت ای ابراهیم سخن دراز شد و خلیفه سلاطین دار کمال
دولت را از این حجی دله ملالت گرفت از تو یک سؤال دیگر می کنم
دفعه مت برین سؤال خواهد بود راست بگوی که این حدیث
نزد شما ثابت است که منبر در حق حضرت سیده النساء فاطمه

زهرا علیها السلام فرمود که فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی ومن
آذانی فقد آذی الله یعنی فاطمه پاره ایست از من هرکه او را برنجاند
رنجانیده باشد مرا و هرکه مرا برنجاند رنجانیده باشد خدای را ابراهیم
گفت این حدیث صحیح است و همه امت متفق اند و هیچ کس انکار
این نمیتوانند کرد پس حبه گفت بدان خدای که خالق جمیع آیات است که
راست گوی که ابوبکر و عمر فدک را از حضرت زهرا علیها السلام بظلم
و تعدی گرفتند یا نه ابراهیم گفت نه فدک را از وی بحکم این حدیث
که ابوبکر ناقل آنست که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه
صدقة یعنی ما گروه انبیائیم ما را میراث نباشد و هرچه از ما باز
ماند صدقه است حبه گفت ای ابراهیم بدانکه ابوسعید خدری که
از اصحاب حدیث ثقاتست روایت میکند که چون آیت وآت
ذا القربی حقه نازل شد رسول فاطمه را طلبیده گفت خدای میفرماید

که پدر تو در زیر فلک بجز از فدک ندارد و فدک را بفاطمه بخشید
تسلیم وی کرد و سه سال در زمان حیات رسول محامل فاطمه زهرا او در
آنجا بود و حاصل فدک بآنحضرت میرسید و بعضی گویند پنج سال بود
و بعد از رسول ابوبکر فدک را از آنحضرت باز بستد و چون آنحضرت
دعوی کرد که فدک حق منست ابوبکر گواه طلبید امیرالمؤمنین و حسنین
علیهم السلام و قنبر گواهی دادند ابوبکر گفت هؤلاء کلهم یجرون الی
انفسهم فلا نحکم بشهادتهم یعنی این شوهر است منفعت از برای
خود میکند و حال آنکه نزد ما و شما ثابت است که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود که علی مع الحق والحق مع علی با وجود این گواهی
نشنیدند که گواهی از برای خود امی دهد و آن کافر زندیق این ظلم
صریح باهل بیت رسول خدا نمود و گواهی آنحضرت را نشنیده و
فدک را انتزاع نمود و گفت فدک از رسول الله بر دو در تصرف

فاطمه بر سبیل طعمه بود ای ابراهیم بر تقدیری که بر سبیل طعمه بوده باشد
چنانکه ایشان گفتند کسی که دعوی اسلام کند چگونه جایز بود که چیزی
که رسول در حال حیات خود بر سبیل طعمه بجگر گوشه خود داده باشد بعد از
وفات آنحضرت علیه السلام باز گیرند و این حدیث را که ابوبکر نقل کرده که پیغمبرا
ن میراث نباشد هیچ کس دیگر نشنیده و از وصی به رسول علیه السلام
کسی بغیر ابوبکر روایت نکرده و چرا رسول یا هیچکس دیگر نگفته که ورثه
و اهل بیت من میراث نبرند ای ابراهیم اگر ابوبکر ظالم و کافر و فاسق نبودی
بایستی که اهل بیت را جمیع وصی به این اطلاع داشتندی و پیغمبر صلی الله
علیه و آله بر ایشان ظاهر ساختی که هر چه از من بماند صدقه است تا اهل
بیت او چیزی که بر ایشان حرام باشد نخوردندی و میان حلال و حرام
تمییز کردندی بجهت آنکه اتفاق امت است که صدقه بر بنی هاشم حرام است
پس از نقل ابوبکر لازم آید که اهل بیت طلب حرام می نمودند و اگر

سخن ابی بکر راست باشد بلا شبه رسول خدا تقصیر کرده باشد در
ادای رسالت و ظلم بر اهل بیت خود کرده باشد که ایشان را اعلام نکرده
باشد که شرعی چیز نیست که شما از من میراث برید و انچه از من ماند
صدقه است و بر شما حرام است ای ابراهیم چه جواب میگوی خدا
روا دارد که ازین زندقه که برخود روا داشته اید نخواهد که تقصیری
از ابی بکر صادر شده باشد ای ابراهیم اگر گوی که پیغمبر صلی الله علیه و اله
با اهل بیت خود گفته بود که من میراث نباشد و هر چه از من ماند
صدقه و بر شما حرامست و ایشان سخن پیغمبر نشنیدند و قبول نکردند و
این دلیل عصیان ایشان است بلکه دلیل کفرست حال انکه خدای تعالی بر
عصمت ایشان گواهی داده اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ
اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا ای قوم مسلمانان از موافق و
مخالف ایشان از اهل بیت اند نص خدا و رسول بلکه قسمت کنید

بهشت اند در رزم و ساقی حوض کوثر بقول شما و بزعم شما از اویست
شما پس چون شما را هیچ جوابی نیست پس ثابت شد که ابوبکر
حدیث در رزم وضع کرده و کذب بر خدا و رسول باعتقاد شما
در جمیع مسلمانان کفر است و هم چنین ظلم و کفر است بسیده النساء
علیها السلام و تکذیب شهادت حضرت امیر المؤمنین و امام حسن
و امام حسین علیهما السلام کفر است و بر سبیل تفصیل کوشیده شد
شنیدن این افعال و اعمال نسبت بتعبیر خود و اهل بیت و ظلم و قبیح
و کفر صریحست ابراهیم دانکه غوث دشنی در جمیع علما که حاضر بودند جواب
نگفتند هارون علیه اللعنه نیز از افعال قبیح ایشان شرمنده شده حیران
در جواب حسنیه فرو مانده بعد بار حسنیه گفت ای ابراهیم در حالتی
که فاطمه علیها السلام دعوی فدک میکرد گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله
در حال حیات فدک را بمن داده و تسلیک من کرده اند و ابوبکر گواه
طلبید

طلبید یا لشرع بغیر عمل نمود یا خلاف شرع کرد ابراهیم از ترس آنکه مبادا
سخن گوید که موجب الزام و فضیحت او شود زیاده از انچه شده بود
حضرت گفت ای ابراهیم حضرت سیدة النساء صاحب ید بود
و ابو بکر مدعی و خبر نحن معاشر الانبیاء بموجب حکم صاحب شریعت
که البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر انکه از حضرت فاطمه که
صاحب ید بود گواه طلبید آیا از روی جهل بود یا ظلم کرد ای ابراهیم
بحق خدای که جواب گوئی یا از کرسی زرین بزیر آی ابراهیم و ابو یوسف
و شافعی بمرگ خود راضی شده بودند و جمیع خلایق دار کی آل رسالت
هارون علیه اللعنة بر آل می خندید و سخریه می نمودند چنانکه
اگر راهی در زمین بودی راضی بودند که بزمین فرو روند و از ترس
هارون هیچ نمی گفتند و در روایت است که هارون را ابن یحیی ابو الحسن
نواب یارا آسته و نوبت کمال بود و نام وی خالد بن عیسی درر

محبت خاندان شهرت تمام داشت از آن جهت که هارون را
پدر محبت تمام بود هر چه خواستی کردی و هیچ کسی را یارای آن نبود
که متعرض وی شود گویند که وی روزی نزدیک حسنیه آمده بنشست و در آن مجلس
که حسنیه التزام ازو هم کردی او یک کف زر نثار حسنیه کردی و تحسین
وی نمودی و برابر هم قالد و دیگران خندیدی و با ایشان مسخرگی کردی
و هیچ ملتفت بهارون و منع او نشدی و دست بر قبضه زده بود
حفظ حسنیه کرده شدی که مبادا کسی در مقام آزار او شود و حسنیه بوجه
هارون دعوی شده گفت بهلول که در آن روزی که امیرالمؤمنین در باب
فدک گواهی داد ابابکر را گفت اگر دو کس پیش تو آیند و یکی بر
دیگری دعوی کند که فلان ملک محدود معین که در تصرف اوست
ملک منست و او بغیر حق متصرف است بمجرد دعوی قبل از آنکه ظلم مدعی
علیه نزد تو ثابت شود و معلوم کنی که غاصب است از وی می‌ستانی

دیدی

دیعه بمدعی تسلیم می نمایید ابوبکر گفت نه انحضرت پرسید که

گواه از مدعی طلب می کنی یا از مدعی علیه ابوبکر گفت از مدعی

طلب میکنم که پیغمبر فرموده که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر امیر

المؤمنین علیه السلام فرمود پس چرا از نور دیده و بضعه رسول الله

خلاف قول خدا و رسول عمل کردی ابوبکر گفت چگونه یا ابالحسن حضرت

فرمود که مدعی علیها ذات یدست و متصرف فیه فدک انکس که

دعوای حق مع شرکة الانبیا کند بر وست که اقامت بینه نماید

بر طبق مدعای خود بر تقدیری که پیغمبر در حال حیوة خود ببنت الیت

نداده باشد بحکم اسلام باید که در دست ورثه رسول خدا ابقا باشد.

تا زمانی که مدعی اقامت بینه عادله نماید در طلب مدعای خود

و باید که گواه کسی باشد که صدقه بروی حرام باشد و شرعی از

صدقه حصه نبرد آن گروه بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام!

دعوای بنی هاشم جمیع مسلمانان در صدقه شریکند و ازان حصه میبرند

پس جمیع انهای که در صدقه شریک باشند گواهی ایشان در باب

فدک نتوان شنید الا گروهی بنی هاشم پس انکس که مدعی فدک باشد

اگر از گواهی عاجز باشند غایب بر فرض الباب قسم شود به حضرت فاطمه

شو بتقید و کن ذکر اعتقاد را اهل بیت نداشته باشند ای

مسلم ابابکر بدانکه فاطمه معصومست بحکم الهی نتواند بود که مرتکب

امر کبایر شود و دعوی باطل نماید پس ابابکر علیه اللعنه خجل شده

سر در زیر افکند چنانکه تو ای ابراهیم سر در زیر افکنده و نه جواب که

موافق حق باشد توانی گفت و نه بر گمراهی و ضلالت خود معترف

توانی شد دیگر ای ابراهیم بدانکه سخن ابی بکر باطلست و حدیث

نحن معاشر الانبیا موضوع اوست از انکه حق تعالی نص کلام است

یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین و این خطاب عام

وطرز دوا

خبر بگیر ودرست .... [marginal note]

و در قرآن بسیارست از اخبار که انبیا را میراث بوده است

داود و همچنین در قرآن است که فهب لی من لدنک ولیا یرثنی

ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا پس بموجب نص قرآن

معلوم شد که انبیاء را میراث بوده است و حدیث نحن معاشر

الانبیاء تکذیب قرآن میکند و معلوم میشود که در وضع این حدیث

این حدیث فرا از امید بسته و اگر درستی چیزی روایت نکردی

که مکذب و مخالف قرآن نبودی ای ابراهیم اگر ابابکر حدیث را

همچنین می ساخت که انا من بین الانبیاء لا اورث ولا ارث کی

مدتها مسلمین باری بهر طریق کذب و بطلان آن ظاهر شدی

لیکن اما در وضع کوشش شده بود تا ظاهر شود اهل معرفت را کذب

و بطلان آن یکی از علمای اصحاب ابی حنیفه بود که ابراهیم

نمیگوید گفت ای حنیفه بدانکه سلیمان از داود علم نبوت بمیراث

کرده نه بمال وعقال در ضیاع حنیه گفت که این سخن که
قبل از تو گمراهان دیگر نیز گفته اند واین از قلت عقل وکثرت
جهل وتعصب وعناد ایشانست چرا که سلیمان علیه السلم در حال حیوة
داود در عالم بود وپیغمبر شده بود دلیل آن نص قرآن است که وداود وسلیمان
اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم وکنا لحکمهم شاهدین
ففهمناها سلیمان وکلا آتینا حکما وعلما بدانکه میراث را اطلاق
بر چیزی میکنند که بعد از میت میان ورثه او منتقل شود ونبوت
قابل قسمت نیست واگر چنین بودی بایستی که اولاد آدم جمله زکریت
نبی بودندی تا انقراض عالم وحال آنکه در میان اولاد آدم
همچنین شیث بود که نبی بود پس نبوت بمیراث نباشد بلکه
نبوت وحی الهی باشد وعصمت واستحقاق وهمچنین اگر گوئی که
زکریا وارث از الله تعالی مسئلت نمود وارث مال واسباب دنیای

بود در قطع نبوت زکریا لازم می آید بلکه موصوف بکونه است ابراهیم
گفت از چه جهت حجت گفت از آنکه گفت که زکریا در دعا گفت ربّ
وَاِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي
مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا
بدانکه اجماع اهل التفسیر است که مراد از موالی اینجا پسران عم اند
اگر مطلوب وارث نبوت بوده باشد از الله تعالی مسئلت کرده
باشد که وارث نبوت بغیر او دهد که پسران عم من نبی یا نشوند و من
می ترسم که پسران عم من نبی شوند و بمرتبه نبی برسند پس ولدی
ده که پسران عم من نبی نباشند و بمرتبه نبوت برسند پس بر
همان دلالت کند که زکریا را رضی بمقتضای الهی نخواهد باشد
بر پسران عم خود حسد می برده و این دلیل باشد بر معصیت از کریا
بلکه بر کفر او نیز بالله بنده با وجود آنکه در اخر دعا گفت واجعله

رب رضیا و بالشک و شبهه نبی راضی باشد اگر اراده در آیت
مذکور نبوت بودی و اجعل رب رضیا نگفتی و گفتن این که
بیفایده بودی پس ثابت شد که انبیا را میراث بود و بطلان حدیث
و لغو حدیث نحن معاشر الانبیا موضوع ابی بکر است که کاذب و جعلی باشد
چرا که مخالف قرآن است و در مجمع که آیت اثبات میراث و انهم
میشوند نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر رفت و گفت ای یاران
بدانید که بعد از من احادیث بسیار از من دروغ بسیار نقل خواهند کرد
و هر کس بر حسب مدعای خود روایت و وضع خواهند نمود بمن منسوب
خواهند ساخت بدانید که هر حدیث که از من روایت کنند و آن
موافق قرآن نباشد اعتبار نکنید و حدیث این است که اذا
جاءکم الحدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله
فخذوه و ما خالف کتاب الله فارفضوه دیگر بدان ای ابراهیم

کردن

که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به دار بقا رحلت فرمود اسبتر

دشمشیر و ناقه و عباس و دیگر چیزها از آن حضرت مانده بود و حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام آنها از زمین بیرون آورده متصرف شد

و از جمله سواریست حضرت رسالت پناه بود و هیچکس نگفت که رسول

را میراث نیست چرا متلقات آنحضرت را صاحب میشوی پس باید

که آنها از امیر المؤمنین بگیرند اگر گویند لب از طلب بیند و آنحضرت

علیه کردند و تسلیم ایشان نکردند و ایشان چه جز شدند باشند که آنحضرت

ظلم کرده باشد و چیزی که او را شرعاً در آن تصرف نتوان داد

التصرف کرده باشد این بکفر نزدیک باشد نعوذ بالله منه

و اگر گویند که رسول در حال حیات آن متعلقات را تملیک

امیر المؤمنین علیه السلام کرده بود یا طلب در روغ بود چرا که اگر

چنین بودی مجمع علیه و متفق فیه درین باب و آثار گشته بودی

که رسول در حال حیاة مختلفات خود را تملیک امیر المؤمنین کرده بود
پس معلوم شد که بارث باین حضرت منتقل نشد پس معلوم شد که
ابابکر کاذبست چون حسنین سخن بدینجا رسانیدند بار دیگر گفت ای ابراهیم
و ای علی که حاضرید جواب حسنین چرا ندارید و او را تفضیع و ابطال
مذهب شما نمود و شما ساکت شدید و سکوت علامت رضاست
پس چرا مذهب وی اختیار نمیکنید همه سرها در زیر افکنده اند
دیگر مرتبه حسنین گفت ای ابراهیم و ای علی که حاضرید بدانید که در
جمیع تواریخ شما مذکورست و اتفاق امتست که چون ابو بکر علیه اللعنة
رد شهادت شهود کرد و گواهی ایشان را نشنید حضرت فاطمه
علیها السلام گفت ای ابابکر تو از پدر خود میراث گیری و من از
پدر خود میراث نگیرم در برابر حجت بسیار گرفت و الزام کرد و خشمناک
در بخشید و مهاجرت نمود و ابو بکر لعنت دو کنند یاد کرد که در تاریخ

نزد حضرت رسالت پناه از ایشان شکایت نماید و در حدیثی که از
ائمه هدی وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام که در شب دفن کنند و نگذارند که اتباع ابابکر و عمر علیهم
اللعنه و ملاعین بر جنازه او نماز گذارند پس آنحضرت علیها السلام
را بالشب دفن کردند در میان قبر و منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله که
بحکم حدیث ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة و موضع
قبر آنحضرت را پنهان ساختند و اظهار نکردند روز دیگر ابوبکر و عمر
و اهل رشد با ایشان بدر خانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و
تعزیت آنحضرت گفتند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که او را
بشب دفن کردیم گفتند چرا کسی را خبر نکردی حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود که بوصیت وی عمل کردم و نخواستم که مخالفت
وصیت وی کنم و مخالفت وصیت ادا از برای آدمی بشدت دیگرات

و مرآت از رسول صلی الله علیه و آله شنیده اید که فاطمة بضعة
منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله پس چگونه جایز بود
ایذای او و هذا او رسول نمودن عمر علیه اللعنة بغایت مضطرب شده
و گفت بردیم و او را از قبر بیرون آریم و بروی نماز کنیم هر چند قبر آنحضرت
را طلب کردند نیافتند ای برادر هم این حکایت را که بیان کردم جامع
است است اسم ملاف بدارد پس رنجیدن حضرت فاطمه علیها السلام
و غضب وی و محزون شدن او از جور اشرار از نیاز وی دال است
بر کمال قهر و غضب حضرت خیر النسا از جهت ظلمی که بر آنحضرت
کردند و بر شوهر بزرگوار او از غصب کردن امامت و بر فرزندان
نامدار او از ناشنیدن شهادت ایشان و مجموع جها جور اشرار در
روایت این حدیث متفقند که حضرت رسالت پناه محمد صلی
الله علیه و آله فرموده که ان الله یغضب لغضبک و یرضی برضاک
یعنی

یعنی ای فاطمه خدای تعالی غضب میفرماید بغضب تو و خشنودی میشود

بخشنودی تو پس بموجب این حدیث غضب حضرت فاطمه

غضب الله تعالی باشد و خدای تعالی میفرماید اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ

الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة پس ابا بکر و عمر

و اتباع ایشان کافر و ظالم باشند و لعنت خدای و رسول و

ملایکه متوجه ایشان باشند چون خنثه سنی بدینجا رسانید ابراهیم

و ابو یوسف و شافعی و علی یکبار برخواستند و قصد قتل خنثه کردند

در مقام جفا و آزار او شدند و او نیز بقدر قدرت خود سعی

مینمود درویش ابراهیم را بدست گرفته نمیگذاشت و هارون شاهد

مینمود خنثی چون خالد هجوم ایشان را بدید به هارون گفت که تو را

از زبان خلافت نشسته که تمامی جمیع علمای زمان تو را الزام داده

عاجز کردند ایشان ظلم و تعدی در مجلس تو میکنند و آزار کرده اند دیگر

از امرا و ارکان دولت حکایتی از جانب حسنیه بعرض رسانیدند
تا هارون متعرض علما شد و این عم هارون که از محبان اهل بیت
بود و تیغ کشیده متوجه ابراهیم شد همه یکبار دست از و باز داشته بر
جای خود نشستند هارون بانگ بر ابراهیم زد و گفت ای از خدا شرم
نداری که جمیع شما که حاضرید خود را اعلم زمان می دانید در جواب
کنیزی عاجز و مضطر شده اید و مردمان از خاص و عام بشما تمسخر
کنند و شما شرمنده نمی شوید و قصد قتل و آزار آدمی کنید چنین فعلهایی
از هارون این سخنان شنیدند و سلاطین و اعیان یکبار زبان ملامت
آغاز کردند و علما و ابراهیم را تشنیع زدند دیگر مرتبه حسنیه آغاز سخن
نمود و گفت ای معدن گمراه و ای دشمن آل خاندان رسول الله
از خدای نترسید در روز بازخواست یاد کنید در برای جاه
دنیا و جیفه هیچ روزه کمر عداوت مصطفی و مرتضی و اهل البیت

محکم بسته

علیهم السلام بر زبان تتار کشیده و مزخرفات و مهملات که
از قبیل افسانه و افسون است چشم کرده نظار را میپوشانند که فلان
باطلاق فلان از پی فلان امر شده پس قبض باشد و امثال
این حکایات واهیه در روایات لاطائله را در علم رسالت
و نبوّة و امامت و اسرار ملائکه و تحقیق حقایق محجب ساخته اند
و در زبان خلایق انداخته اند چرا از روز قیامت و حشر و نشر
و عذاب ابدیه یاد نیاورید و از غضب الهی نترسید و بهمدیگر آزار
فتنه در میان خلق پدید آورند و گویا از صد هزار و سنگ از آسمان حقیقی
خدا و رسول و امام در انداخته اند و از ظلمات بعضها فوق
بعض گذاشته آید و اکثر از حکایات و آیات و احادیث
بر ننوشته نقل از ظالمان و شقاوت و زبان و کردگار کتب
بارست که از قبیل افسانه و خیالات واهیه عبارات سخافت

و زنان فاجره را در سلک تحریر کشیده اید که فلان فلان ورد کی
فلان و فلان شیخ پیش فلان شیخ خوانده و در روایت از فلان شیخ راوی
و فلان شیخ حواله محدث است و فلان شیخ حجام قاری مصر است
و فلان حامل ماه دین با بصیرت و در فلان زاویه صاحب مسند ارشاد بعض
است و از اولیای کبار و مقتدای روزگار است و فلان شیخ در حجرات
چنین دیده و از معمرین آن محله و از چنین شنیده و ابلهان بی معرفت
و کولان زاویه جهالت و غولان بادیه ضلالت از اطراف و جوانب
پیش روند و تبرک جویند و روزی این مهملات در خیالات
ابلهان و عوام ناتمام چنان مستحکم ساخته اید که بشمار و قیمت
و قدر ارشان را نمی توان کرد و او دلا و حفاد ایشان بدین
شیوه در وجود آمدند و بعضی عداوت اهل البیت و شیعیان
ایشان زیارات می کنند و می لعنت ایشان تحفه و ملا لمال و شقال

واکرای

و اعدای خاندان رسول رسول که عمری به بت پرستی و خمر خوردن گذرانیده بودند بر معصومان خاندان مقدم می دارید و جولاهان و قصابان از یکدیگر روایت میکنند و حال بجائی رسید که کار بدان آنجا رسید که نقل و روایت و حدیث از امیر المؤمنین علی علیه السلم و اولاد او که باتفاق عالمیان معصوم و مطهرند قبول نکنند و حدیث و روایت از عائشه و انس مالک و ابو هریره و عمرو منی و به ملعون اعتبار کنند که هر یک از اینها بدترین اهل روزگار بند و باتفاق اهل ایمان لعن این کرده و جب و لازم میدانند ای ابراهیم از صدیق اکبر و فاروق اعظم چه داری بیار بالفرض کدام صدیق و کدام راستی بر تمام عالمیان ثابت است که این سخن است کدام فضیلت و سنی و ت او و کدام دلیری و شجاعت کدام مشکل که حل کرده اند و کدام معجز که نموده اند ای ابراهیم

فضیلت را بعنی نگوی که بچه جهت حاصل می شود و نگوی که اگر ثواب

من عند الله چه معنی دارد و آن ثواب از چه رهگذر حاصل میشود

هیچکس از این لسان نشنیده اند ای ابراهیم دامی تا هیچ علم کرم بیاید

واز خدای تعالی بترسید و ترک این مهملات کنید و بدانید که

از اول زمان خلد تا بنای مذهب و ملت شما بر تعصب و عناد و ظلم

و لغتّدی نبوده و هرگز هیچیک از ذات و شیعیان در هیچ زمان

حجی الکتب و جدل نداده اید و نگذاشته اید که اظهار مذهب حق

نمایند و فتوی بر قتل ایشان داده اید و ذات را کافر میدانید و

لصدها جاری تقصیر بر بسته و ابطال مذاهب شما ثابت کردیم بر شما

بدولت خلیفه زمان ای ابراهیم بر جمیع عقلا ثابت است که اعلای

اهل البیت رسول اند و امامان شما قاتلان اهل بیت رسول الله اند

عداوتی که با رسول خدا داشتند و نفاق که با آنحضرت ورزیدند

و اظهار نمی توانستند کرد و حضرت حق سبحانه و تعالی خبر داده بود
تا آنکه بعد از آنحضرت بجا آوردند و انتقام از اهل بیت او کشیدند
و از شیعیان در عالم نگذاشتند و باز دعوی مسلمانی میکنند و میگویند
که ما بر دین محمدیم و الله که حضرت رسول از شما بیزار است یکبار علما
گفتند که ما نیز بیزاریم از اعدای آل محمد و از آنکس که اعدای آل
محمد است حضرت گفت که بنده اگر دروغ می گویید دلایل شیعیان بر
از محمد است و در حضور خلیفه زمان ثابت کنم که چنین است
ای ابراهیم اول آنکه در روز عید قربان که علمای سنیان و سایر مردمان
در پای منبر جمع باشند چون خطیب منافق بر منبر رود و قصه قربان
کردن حضرت اسمعیل بنیاد کند بهای های گریه کنند و هر وقت
که حضرت ابراهیم کارد برگرفت و قصد کشتن اسمعیل کرد فریاد می کشند
و حال آنکه هیچ جراحت به اسمعیل نرسیده و گوسفندی قربان شده

که هر روز صد هزار کشته می شود و چون عاقبة الامر گریه شما را لطمه
گوسفندیست که چهار هزار سال پیش از آن گذشته و در هر شهر و دیاری
که شیعه و مؤمنی به بیند که از برای لو ز دیده رسول صلی الله علیه و آله
و جگر گوشه امیر المؤمنین علیه السلام در روز عاشورا یا غیر آن گریه کنند
و دل تنگ نمایند گویند رافضیست و اهل بدعت است ای امام
جگر بند شاید که برای گوسفندی بعد از چهار هزار سال گریان گریست
و فراموش نتوان کرد و از برای جگر گوشه و قرة العین رسول کردگار
اندک مدتی گریه و ماتم نتوان داشت چون حنیفه سخن بدینجا
رسانید دست بر سر زد و مقنعه از سر درکشید و نوحه آغاز کرد
حسینی که بر دوش رسول سوار می شد و پای را حرکت می داد
تا آنحضرت رفوتر برود آنحضرت میگفت نیکو سواری شد و نیکو مرکبی است
شما را آخر نوبت کار ... آنحضرت تیغ بیدریغ ببریدید و دست بسته

از ایستند و جمله امامان و پیشوایان شما اند این می گفت و دست بر سر
می زد و فریاد می کرد چنانکه اهل شهر شور به عیوق رسانیدند هارون
بترسید که مبادا فتنه بالا شود و در ساعت فرمود تا خلعتهای فاخر
از برای حسنیه آوردند و بحث حسنیه را منقطع کرد حسنیه گفت
ای خلیفه زمان مرا چندان مهلت ده که یک سؤال دیگر کنم و حجت
بدان تمایم هارون گفت بگو هر سؤال که کنی حسنیه گفت ای ابراهیم و ای
ابا یوسف و ای شافعی و باقی علما بحق خدای که معبود جمله است
که راست بگوئید که در هیچ کتاب خود یافته اید که محمد صلی الله علیه و آله
در حال حیوة خود هیچکس را بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقدم
داشته باشد و بر او امیر گردانیده باشد خلق گفتند نه حسنیه گفت
پس چنین روا دارید که جاهلان امت را بر او امیر گردانیده و بهتر
دانسته در صحیحها که رسول صلی الله علیه و آله سوره براة با بو بکر داد و او را

بالشکری عظیم که فرستاد که آیات برائت بر کفار بخواند حکم الهی شد که ابوبکر
نبرد مگر علی ابن ابی طالب ببرد و بر کفار مکه خواند و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاد که سوره
برائت را از ابی بکر گرفته ابوبکر باز گردد ابوبکر از شرمندگی برگشت
که متوجه مدینه شد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام التماس نمود که
به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض داری برای من رخصت حج حاصل کنی که
مراجعت نکنم و در خدمت تو باشم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بنابر امتثال حکم الهی تنها رفت و آیه برائت بر کفار مکه بخواند که
فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ
وَاحْصُرُوهُمْ و احکام الهی را با ایشان رسانید و کسی از امت
درین خلاف نکرده است در کتب شما مسطور است یا ابراهیم گفت
کسی انکار این نتواند کرد حبیبه گفت ای ابراهیم در حالتی که حضرت

الهی

رسول صلی الله علیه وآله در حالت نزع بود اسامة بن زید را سردار لشکر کرد

و گفت لعن الله من تخلف عن جیش اسامة الا علی و فضل ابن عباس

یعنی لعنت خدای بر آنکس باد که تخلف کند یعنی از جیش اسامه

باز ایستد و بیادی برود در کتب روایت نوشته شده الا علی و فضل بن

عباس و پیغمبر صلی الله علیه وآله تکرار میکرد و ابوبکر و عمر نا شنیده میکردند از

خوف آنکه اگر بروند پیغمبر صلی الله علیه وآله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را

قایم مقام خود گرداند و بنا بر حکم پیغمبر صلی الله علیه وآله کدام مستحق یک

یک بیک جیش اسامه ملحق میشدند و آنحضرت صلی الله علیه وآله لعن بر ایشان

میکرد تا بعالم بقا رحلت فرمود ایشان پیغمبر را بر جا گذاشته و بسقیفه بنی

ساعده رفته بزور خلافت قیام نمودند تا آنکه اسامه بن

زید کس بایشان فرستاد که شما نوکر و تابع منید و شما را با امر خلافت

چه کار است و باتفاق ایشان نوکر اسامه بودند و اگر ایشان

لایق خلافت بودی می بایست که همه در کتب روایات ایشان
می بود و در کتب بهاشمی این سطور است که آنحضرت در دم آخر بر ابا
بکر و عمر لعنت میکرد و ایشان تو که همه دارند تخلف کردند و بغضب رسول
گرفتار شدند بیقین که هرکه را رسول صلی الله علیه وآله لعن کند بعقب هذا
گرفتار شود و بعذاب ابد گرفتار میگردد ازاینهم و تیج علی از شرم خلایق
این سرها در زیر افکنده حسبنا گفت الحاله دالمنه که باین تن ضعیف مدتی
خلیفه زمان از فضایل رسول الله و دوازده معصومین علیهم السلام دار گفوده
و ظلم اعدای ایشان انچه دانستم بعلانیه بی خوف ظاهر کرده و هم الان
اعدای ایشان بدلیل و حجت نموده و هیچکس را از مخالفان این قدرت
روزی نشده بود که این کمینه فقیر را واگر خلیفه زمان را ملالت
نمی بود تا معنی دیگر اثبات دلیل می نمودم در فضایل اهل بیت
علیهم السلام چندان بگفتم که مستمعان قوت احصای آن نبود

پس یحیی ابن خالد روی بعلی کرده تشیع می نمود و کتب حنفیه می خرود
و آن چهار صد عالم که دران مجلس بودند تغیر مذهب حنفی دادند و آنکه طریقت
اهل بیت علیهم السلام پیش گرفتند و هارون دیگر از آن وقت قصد اذیت
و تعرض شیعیان اهل بیت علیهم السلام نکرد و حنفیه و خواجه او را
خلعتهای فاخر دادند و صد هزار مثقال طلا از زر حلیقی که
شرط کرده بودند بحنفیه و خواجه او دادند و هارون حنفیه را گفت
از شهر بیرون روید که مبادا ترا ضایع کنند آنگاه هارون را تنها
گفته از مجلس برخاست و خوشحال بیرون آمدند و یحیی نیز که
از جمله محبان بود لوازم شهرها تحفه و ابراهیم ملعون شرمنده و روسیاه از
کرسی زرین بزیر آمد از خلایق تشنیع بسیار می شنیدند و یکدم اما
تمسخر کردند و ایشان روسیاه و شرمسار بودند و حنفیه و خواجه
شادان از بغداد بیرون رفتند و متوجه مدینه شده بخدمت امام علیه السلام

شت شد والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطا
هرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین نوشته شد این نسخه در
تمام شد در روز یکشنبه سیم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۳۶
برداشت اقل الحاج محمد سعید ابن مرحوم
المغفور لا محمدرضای الهی صد [illegible]
صلوات الله علیه او را روزی کند بحق محمد وآل محمد
صلی الله علیه وآله